

نزول نمود.

امیر علی بیك ولد قرا عثمان بایندر که در تبریز مقید بود، چون قرا یوسف خیر شاهرخ پادشاه را شنید ازاده کرد که او را به قتل آورد. امیر قرامان معروض گردانید که حالا شاهرخ پادشاه با سپاه سنگین متوجه است. اگر قرا عثمان خیر قتل پسرش بشنود او نیز با سپاه خون ریز متوجه تبریز خواهد شد. قرا یوسف این سخن را قبول نموده وی را مقید نگاه داشت. بعد از فوت قرا یوسف امیر قرامان وی را از حبس بیرون آورده ** پیش میرزا بایستقر آمده رعایت یافت. وی بعد از چند روز به رخصت میرزا پیش پدرش رفت و میرزا بایستقر بعد از ایل ساختن با با حاجی بیك گاورودی عازم قرا باغ گشت.

واقعات متنوعه

در این سال، شیر محمد اوغلان و سارق اوغلان^۱ و صدر اسلام به سمرقند آمدند. میرزا الغ بیك ایشان را رعایت تمام نموده باز به دیار مغولستان فرستاد. هم در این سال، ایلچیان خطای که در شیر از بودند رخصت حاصل کرده روانه دیار خود گشتند.

* در این سال، میرزا الغ بیك میل استنباط رصد و استخراج زیج فرمود. در شمالی سمرقند، مایل به مشرق مقام قابل و لایق تعیین نمود. به اخبار حکمای نامدار طالعی که آن کار را شاید مقرر شد و بنا بر آن چون اساس آن دولت پایدار و بنیاد آن قاعده سلطنت استوار استحکام یافت، تأکید بنیان و تشیید ارکان چون قواعد جبال تا موعده یوم تسیر الجبال سیراً^۲ مأمون از زوال و مصون از اختلال آمد و هیئت افلاک تسعه و اشکال دوائر سبعة و درجات و دقائق و ثوانی تا عواشیر افلاک

* از این جا تا ستاره بعد در نسخه نونیس.

۱- یا، سارو افلان

۲- سورة الطور ۱۰

و تداویر کواکب سبعة سیاره و صور کواکب ثابته^۱ و هیئت کره ارض و صور اقالیم با کوهها و دریاها و بیابانها و آنچه از توابع آن باشد به نقوش دلپذیر و رسوم بی نظیر در درون خانه‌های آن عمارت عالی بنیاد رفیع نهاد که نمودار قصر مقرنس سبع شداد بود ثبت و تحریر افتاد و تقویم آفتاب و سایر کواکب را رصد کرده بر زیج جدید ایلخانی که جناب حکمت مآب خواجه نصیرالدین طوسی استخراج نموده بود فراید و لطایف افزود و در تقویم آفتاب و کواکب دیگر تفاوت صریح ظاهر ساخت و حکماء بزرگ در آن مهم نازک ممد و معاون او بودند^۲ و آوازه آن امر خطیر در بلاد و امصار اشتهار و انتشار یافت و شاهزاده [به تصحیح آن زیج موفق گردیده به اتمام رسید]^۳ و به زیج سلطانی گورکانی موسوم شد. *

قرایوسف در میدان رزم شیری بود خون خوار و در مجلس بزم ابری بود گوهر نثار به عدل و انصاف معروف و به داد و دهش موصوف.

نظم

ز عدلش چون رخ خوبان مهوش به يك جا جمع گشته آب و آتش
 به مکارم اخلاق از جمیع خلائق آفاق ممتاز بود و در جمیع اوامر و نواهی خوف حضرت الهی را نصب العین می داشت. بسا عموم خلائق و کافه انسام بر نهج معذلت سلوک می نمود و در تأدیب ظالمان و ترفیه مظلومان می کوشید و در تکثیر زراعت و استمالت دهاقین و مزارعان که سبب از ذاق عالمیان اند سعی و اهتمام می کرد^۳ برای ضبط ممالک و حفظ مسالك نایبان عادل و عاملان کافی کامل تعیین می نمود و در وصول علوفات لشکریان و حصول ادراوات مستحقان دقیق دای نامرعی نمی گذاشت. در رواج امر دین و تمشیت امور شرعی سید المرسلین و تعمیر بقاع و خیرات و توفیر ربوع و موقوفات سعی ها کرد. نقش نگینش این بود: «من عدل ملک و من ظلم هلك.»

۱- سورة النبأ ۱۲ ۲- تصحیح قیاسی - مط . ص ۲۳۸ : موفق گردید تا آن زیج تصحیح یافته تمام رسید. یا : موفق گردید به آن زیج تصحیح یافته به اتمام رسید.

۳- یا : سبب انتفاع آدمیانند سعی تمام

مدت سلطنتش چهارده سال و مدت عمر شریفش شصت و پنج سال. مملکتش آذربایجان و عراق عرب و قزوین و همدان از عراق عجم و بعضی از دیار بکر. در ایام سلطنت خود شش جنگ کرده بود: جنگ اول با میرزا ابابکر در پارسین، جنگ دوم با میرزا میران شاه و میرزا ابابکر در سردرود تبریز، جنگ سوم با قرا عثمان بایندر در صحرای موش، جنگ چهارم با سلطان احمد جلایر در شنب - غازان، جنگ پنجم با اردیگر با قرا عثمان در قلعه ارغنی، جنگ ششم با سلطان ابراهیم والی شروان و کستندیل حاکم گرجستان. [اولاد عظام امجاد او]، شش پسر داشت: میرزا پیر بوداق که در زمان سلطنت خودش فوت شد و امیر شاه محمد که والی بغداد بود و میرزا اسکندر و میرزا جهان شاه و میرزا ابوسعید.

در تاریخ وفات او گفته اند:

وفات میر یوسف شاه تبریز
کتابت شد به تاریخ «کتابت»
[وزرایش امیر جعفر جوجه و اخی امیر شیخ]

گشتار دو وقایع صده ثلاث و هشتمین رثمان نماید

و محاربه نمودن میرزا اسکندر بن شاه زمان قرا یوسف تر کمان

با قرا عثمان بایندر

چون میرزا اسکندر افسر سلطنت پدر بر سر نهاد به ترتیب لشکر مشغول شد و سپاه بی کران و کثرت بی پایان جمع آورد.

نظم

سپاهی به کثرت فزون از شمار
بر آرند دندسان ز کام نهنگ

روان جمع کرد از سر اقتدار
گروهی دلاور که هنگام جنگ

از کر کوك و طوق کوچ کرده به موصل آمد.

قرا عثمان بایندر باجمعی سواران با تهور به استقبال آمد. چون شهریار ظفر قرین به ماردین رسید، تنگری و رمیش که والی آن دیار بود دروازه های شهر را بسته، آغاز مخالفت نمود. قرا عثمان بی آنکه محاصره کند، روانه بلده نصیبین گردیده از آنجا عبور کرده به شیخ کنده نزول نمود. در آن اثنا، قراولان جنود بهرام انتقام خبر آوردند که میرزا اسکندر از آب شمالیق^۱ گذشته پشت به جزیره داده است.

چون خبر مذکور به مسامع عالی رسید، کوچ کرده در برابر میرزا - اسکندر صف آرای گردید. از جانب دست به سیف و سنان برده به يك دیگر حمله کردند. از طرفین جمع کثیر به خاک هلاک افتادند. در آن اثنا، زینل بيك و لدیاری علی از موصل و میرزا علی برادرزاده قرا یوسف از ارویل و جنکلو حسن از کر کوك و امیر شمس الدین^۲ حاکم جزیره با سه هزار مرد به مدد میرزا اسکندر آمدند. بار دیگر دلاوران جوشن پوش چون بحر اخضر در جوش و خروش آمدند و به صرصر کین نائره^۳ حرب را بر افروختند و به نوك پیکان دل دوز و شعله سنان جهان سوز هنگامه قتال را گرم ساختند.

در آن روز میرزا اسکندر چون شیر تر بر صف دشمن تاخته به ضرب شمشیر سر سروران را به خاک مذلت انداخت.

نظم

کسه غیر از تیزه سرداری نمانده
سنان را هم چو باد از پیش برده
نشسته هم چو نور اندر بصر تیر

دم شمشیر چندان سر فشانده
بلارك آن تنسك آب فسرده
سنان چون فکر در جان گشته جا گیر

۱- يك ص ۷۸، شمالوق، منظور از جزیره منطقه بین النهرین علیاست مابین رودخانه های دجله و فرات شامل دیاربکر و دیار ربیعه و دیار مضر و شمالیق شاخه ای است از نوابعلیا. ۲- يك ، ۳- يك ، نالدین

چون ایام جنگ به مدت بیستروز امتداد یافت، روز بیست و یکم از جانبین آتش حرب تند و تیز و میدان قتال چون روز رستخیز گشت. جوانان نامدار از قبل قرا عثمان کشته شدند. امیر عثمان چون ببردگان بر سپاه قراقوینلو حمله نمود. در آن اثنا، میرزا اسکندر با فوج بهادران جوشن ور ایستاده بودند.

نظم

به نزد يك صف خود شاه زاده به سان کسوهی از آهن ستاده
 به کف تیغ و سپر چون سوسن و گل کمندی در عضد چون زلف سنبل
 به يك بار بر قرا عثمان جلو انداختند. وی را از پشت زین به روی زمین در افکندند. بسطام ولد امر الله و محمد ایناق خلیل اوغلی و یخشی بيك اوغلی و خضر بيك و جرسون خواجه علی و حمزه خزینه دار و حسن علاءالدین بيك اوغلی و پایزید بيك ولد عثمان بيك^۱ جنگهای مردانه کردند. قرا محمد نام از اسب فرود آمده خواست قره عثمان را سوار کند. چون عثمان زخم بسیار خورده بود و دست و پا از کار رفته نتوانست سوار گردد. قرا محمد سر در میان دو ران او آورده برداشت و سوار گردانید. باز میرزا اسکندر حمله نمود. جمعی از مردمان قرا عثمان را دستگیر کرده بار دیگر قرا عثمان را از اسب انداختند. چند نوبت دیگر سوار فراوان بر سر او جمع گشته دیگر مرتبه سوار ساختند و محمد ولد ایناق خلیل و یخشی بيك اوغلی و خضر بيك و قرا محمد و حسن علاءالدین گرفتار گشتند^۲. در این اثنا، فرزندش علی بيك به مدد رسید پدر را از معرکه به دربرد و قرا عثمان با وجود زخم و انکسار به فرزندان گفت فرار کردن موجب خلاص نیست. صلاح در آن است که جنگ کنان بدر رویم. بنا بر آن، فرزندان و سایر امرا بر لشکر حمله

۱ - بلارك بر وزن تبارك نوعی از فولاد جواهر دار باشد و شمشیر بسیار جوهر را نیز می گویند (برهان قاطع)

۲ - در ضبط اسامی که در نسخ مشوش و منلوط بود، ضبط نسخه دیار بکر به مورد اسناد قرار گرفت.

بردند [و محمد خزانة دار^۱] و چنان^۲ اوغلی سلطان [و آغ مهماد و محمد بکاول و علی بیک و قرامان]^۳ جنگ کنان قراعثمان را از آن معرکه بیرون آوردند .
در آن اثنا، بعضی مردمان فرار کرده بودند و علی بیک ایشان را به تیر گرفته بازگردانید . قراعثمان با الم تمام روانه حمید گشت و در محلی که دشمن مشاهده می شد به آهستگی و در زمانی که خصم نمی نمود به تعجیل می رفت . قراعثمان گفت که شیر بدین طریق فرار می نماید^۴ : در وقت مشاهده آدمی به آهستگی و در غیر آن به استعجال .

گفتار در محاربه نمودن شاهرخ پادشاه با اولاد قرايوسف ترسمان و ذکر بعضی از حوادث زمان و انقلاب دوران

در آن زمستان که شاهرخ پادشاه در قرا باغ قشلاق فرموده بود، امیر خلیل الله والی شروان و برادرش منوچهر و سیدی احمد ولد سیدی علی حاکم شکی و سید احمد قرامانی و امیر شیخ قبانی و ایلچیان ایل اسکندر^۵ والی گرجستان و رسول پادشاه مغولستان اند کوریارغوچی و [امیر حیدر کیا]^۶ عم زاده پادشاه گیلان [امیر]^۶ سید [رضا]^۶ و ملک عزالدین شیر به دفعات با پیشکشهای بسیار به اردوی ظفر شعار پادشاه کامکار رسیدند .

چون در فروردین خورشید عالم آرای در برج حوت رسیده لشکر سرما از طلیعه سپاه ربیع پشت به هزیمت داد و باد سبک پای قدم در فراشی نهاد و ابر چا بک دست دست به نقاشی بر آورد و ید قدرت زمین را از کسوت کافوری به لباس زنگاری بدل داد و عارض خوب چمن به خط زبرجد رنگ سبزه بیاراست ، پادشاه

۱- نسخ : مهمات بیک ولد محمد خزینه دار ۲- در نسخه دیار بکریه حنان اوغلی سلطان ضبط

شده ولی مصححین متن صورت چنان اوغلی سلطان را ترجیح داده اند.

۳- نسخ : محمد بکاول و قرامان . ۴- بک، روی به آمد آورد... بدین طریق سیر می نماید.

۵- منظور الکسندر (الکساندر) است ۶- تکمیل از مطلع السعدین

آفاق در نوزدهم ربیع الأول از قشلاق بیرون آمده متوجه تبریز گردید. فرمان
همایون شرف نفاذ یافت که میرزا ابراهیم سلطان و امیر شاه ملک بایست هزار سوار
به طرف نخبجوان و سلماتو^۱ که یورت میرزا ابوسعید و میرزا اصفهان بود توجه
نمایند. امر به موجب فرموده به جانب آن دیار نهضت نمودند، در آن اثنا، ملازمان
میرزا اصفهان به اردوی گگردون شکوه آمده صورت دولت خواهی به عرض
پادشاه رسانیدند. آن حضرت ایشان را تربیت فرموده باز گردانید.

در منزل قراکویک^۲ به عرض رسانیدند که یار احمد قرامانی از غایت جهل
و نادانی آغاز مخالفت و نافرمانی کرد. ملازمان امر را که در گنججه و بردع بودند
غارتیده بنا بر آن میرزا بایسنقر به دفع ایشان مأمور گشته بدان صوب روانه
گردانید. یار احمد از توجه سپاه باران عدد خیردار گردیده پناه به قلعه اسفرزن
برد. میرزا بایسنقر قلعه را محاصره نمود. بعد از دو سه روز یار احمد از روی عجز
و اضطرار ترك فضولی کرده به پائین آمد. میرزا بایسنقر وی را به درگاه عالم
پناه رسانید. آن حضرت او را به امیر چهارشنبه سپرد.

در آن اثنا، رسولان امیر علی نبیره طهرتن و ملازه ان ایوانی حاکم گرجستان
در غره جمادی الأول [به اردوی همایون رسیدند و در آن اوان قاصدان امیر شاه
ملک خبر آوردند که قراعثمان از میرزا اسکندر شکست یافته پادشاه ربیع مسکون
در سیم جمادی الأول از آب ارس عبور کرده در پای ماسته کول^۳ نزول نمود. در
بیست و سیوم جمادی الأول^۴ حوالی قلعه بایزید محل نزول شهریار پرو بحر گشت
و آن حصار است در قلعه کوه رفیع واقع و در رفعت به مرتبه ای است که برید صبا
پیرامن دامنش نتواند گذشت و در استحکام به غایتی که عقل دور اندیش با وجود کمال
دانش اندیشه تسخیر آن نتواند کرد.

۱- مط. ص ۲۴۵، سرما تو که یورت قدیم پسران سمد که اصل ترکمان است

۲- ضا ص ۲۴۶: قراقومک- معج: قراکویک

۳- مط. نسخ: ماسیه کول ۴- از نسخه یا ساقط است

نظم

چو عهد عاشقان محکم حصاری
چو حصن آسمانش هفت باره
ز راهش پیک فکرت خسته گشته
بر او چون زلف و چشم دلبرشنگ
نشانده بروی از پیولاد یک در
به سختی با دل ممسک یرا بر

القصة عسا کر ظفر شعار در همان روز شهر بند را گرفته رایت استیلا بر افراختند.
و در کمر کوه چند برج بر روی خارا می نمود. ملازمان میرزا بایسنقر از غایت تمهید
متوجه آن جا گشتند و برج را سوراخ کردند و چند نفر بهادران باشکوه که در
بالای کوه بودند خود را به قلعه رسانیده حصار را مسخر گردانیدند و غنائم بسیار
به دست جنود نصرت شعار درآمد.

بعد از آن خسرو به استحقاق روانه آلا داغ گشته از دامنه کسوه ایرنجی
گذشته از سرای ابقای عبور کرده متوجه اخلاط شد. در اثنای راه، امیر قنا شیرین
را به فتح قلعه عادل جواز فرستاد. امیر مشارالیه آن قلعه را مسخر کرده به اردوی
معظم روانه گشت.

میرزا اصفهان در صحرای موش** از توجه سپاه بحر جوش و رعد خروش
آن ولایت را انداخته در دیار بکر به میرزا اسکندر ملحق گردید و امیر ابراهیم
جا کو که وی را تعاقب کرده بود اموالش را گرفته به اردوی گردون شکوه معاودت
نمود و امیر عبدالرحمن کوتوال قلعه موش نیز حصار را تسلیم نمود و امیر -
شمس الدین والی بدلیس و قرا عثمان با فرزندان : علی بیگ و بایزید بیگ به دفعات
به اردوی همایون ملحق گردیدند. آن حضرت حکام دیار بکر را که به درگاه آمده
بودند رعایت نموده خلعت داد و اجازت فرمود و خود به نفس نفیس متوجه تبریز شد.
در آن اثنا خبر رسید که اولاد قرا یوسف ترکمان با جمعی بهادران به حوالی

اخلاط رسیده‌اند و [امیر خلیل‌الله به جانب شروان و امیر اسقندیار به طرف دربند و قوستای به اران و ملک محمد بن ملک اعظم^۱ به کردستان و امیر شمس‌الدین به بتلیس و امیر محمد کرد به اخلاط روانه شدند. مجموع باخلفتهای فیاخسر و گوهرهای شاهوار و اسبان راهوار و کلاه ملّمع و کمر مرصع و صنوف اکرام و فنون انعام به شرف اعزاز مخصوص و ممتاز گشته روانه شدند.

در آن اوان، امیر شیخ قبانی از غایت کاردانی به درگاه آمده و پیشکشهای مناسب گذرانید و حسن اخلاص سابق را به خدمات لایق لاحق گردانید. آن حضرت میرزا ابراهیم سلطان و امیر شاه ملک را به دفع علیکه جالق و سید احمد دیزک فرستاد و ایشان ایل والوشان^۲ را گرفته به اردوی همایون ملحق گردیدند. [۳] امرای عالی‌شان به اتفاق قراعثمان معروض گردانیدند که خرابی مملکت از اولاد قرایوسف است. تا ایشان معدوم نگردند مملکت قرار نمی‌گیرد.

نظم

خرابی این ملک از ایشان بود از ایشان جهانی پریشان بود
رعیت ز بیدادشان در گسله مکن گرگ را پاسبان گله

بنا بر آن، خسرو جهان یراق حرب از نقاره و غیره امر فرموده به طرف ارجیش معاودت فرمود. الیاس خواجه و قراعثمان را با جمعی از بهادران منقلای گردانید. در چهاردهم ماه خواتین از جانب هرات آمده در حرم جای گرفتند و امیر محمد خواجه چوره که همراه امرای منقلای بود با قراولان میرزا اسکندر جنگ کرده دو کس را دستگیر نموده پیش آن حضرت آورد. فرزندان قرا یوسف چند نوبت رسولان فرستاده از صلح سخن را زدند میسر نشد.

آن حضرت به تدریج به جانب ایشان کوچ کرد تا در روز سه شنبه^۴ بیست و

۱- مط، ص ۲۵۱، ملک محمد پسر ملک عزالدین شبر که صاحب اختیار آن دیار بود

۲- مط: سید احمد و میرزا ابراهیم سلطان و... سید احمد به فرموده ایشان ایل والوشان...

۳- بین دو قلاب فقط در نسخه پا ۴- مط، در شنبه - نو، شنبه

هفتم رجب اردوی گردون شکوه در موضع اغمادو^۱ نزول نمود و جیش تر کمان در حدود لشکر^۲ [به موضع یقشی فرود آمده جرکنده بودند بسه يك بار سوار شده آغروق خود را گذاشته دو فرسخ بیشتر آمدند و صف سپاه بیاراستند]^۳ و سپاه تر کمان از فیلان سپاه خراسان ترسان و هراسان بودند. زیرا که اسبهای ایشان هرگز فیل ندیده بودند. گاوآن بزرگ را از جوالهای کاه مانند فیل ساختند و بعضی فیل از گل مجسم^۴ ترتیب داده بودند و اسبان را بدان می‌دوانیدند تا از فیل نرمند و میرزا اسکندر با فوجی ازدلاوران در قلب قرار گرفت و در میمنه پیر - حسین بك سعداو و قرقان الپاوت و سرقان الپاوت و پیر مهمات سعدلو با توابع توقف نمودند. در میسره اصفهان میرزا و بیرام بك و پسرش شهسوار بك ایستادند و از آن جانب منقلای شاهرخ پادشاه بایسنقر میرزا و امیر شاه ملك و شیخ لقمان برلاس و در میمنه فرزندش ابراهیم سلطان والی شیراز و رستم میرزا والی اصفهان و امیر ابراهیم جاگو تیول دارشیرخان و امیر چقماق شامی حاکم یزد و در میسره اش امیر فیروز شاه ترخان و قراعثمان بایندر و پسرش علی بك و خود^۵ به نفس نفیس در قلب قرار گرفت.

بفرمود تا پیش قلب سپاه بسه فیلان جنگی ببستند راه

۱- به جای این کلمه در مطلع آمده: قروق قورماق - نو: اغاد وهمه - بك ج ۱ ص ۸۵: آغهدوه

۲- پا: در حدود آن لشکر

۳- مط. ص ۲۵۳: اردوی همایون به موضع قروق قورماق فرود آمد و لشکر ترکمان در حدود الشکرد به موضعی که یخشی گویند آغروق نشانده و جرکنده بورت خود را استحکام دادند... و چند هزار سوار نامدار نیزه‌گذار قریب دو فرسخ از آغروق خود بیشتر آمدند و صف جنگ برآراستند.

مجم: به موضع الشکرد به محلی که آنرا التون یخشی گویند - پا: در حدود

۴- مط. ص ۲۵۴: گاوآن بقوت را جوالهای کاه بار می‌کردند و بیلاها و چوبها مشابه و مانند فیل می‌ساختند و بعضی فیل مجسم از گل.

۵- یعنی شاهرخ

افعال جنگی به اسلحه و کجیم^۱ آراسته و تختها بر پشت ایشان^۲ بسته و جمعی از قدر-
اندازان^۳ که تیر ایشان مانند تیر قضا هرگز خطا نشدی در آن جا نشسته .

نظم

نهادند صندوق بر پشت فیل	زمین شد سراسر چو دریای نیل
هزار از سواران روز نبرد	به صندوق در ناولك انداز مرد
گزیده سپاهی زگردان کرخ(۴)	بفرمود تا بر کمانهای چرخ(۵)
پیاده بیودند در پیش فیل	که گر کوه پیش آمدی بردومیل
دل سنگ بگداختندی به تیر	نبودی کس آن زخم را دستگیر
پس پشت ایشان سواران جنگ	پراکنده تر کش ز بیم خدنگ

[هوای آوردگاه را هیکل آن کوه پیکران به رنگ نیل شد]^۴

بیت

[زمین در هیکش سد سکندر	هوا را قامتش قد چنار است(۶)] ^۵
به تن چون کوه گوئی در سلاسل	به تک چون گردبادی در غبار است

و سپاه شاهرخ پادشاه بیرون از حد شمار، از پیاده و سوار چون بحر ذخار بود.
چون لشکرهای طرفین و صفهای جانبین راست شد، بار اول پیر حسین بیک
سعدلو، با گروهی از بهادران بر میسره شاهرخ پادشاه تاختند و امیر فیروز شاه
ترخان و قرا عثمان بایندر پیش رفته حمله نمودند. بهادران به ضرب تیر دل دوز و
سنان شعله افروز یکدیگر را مجروح و بی روح گردانیدند .

۱- کجیم بر وزن قدیم برگستوان را گویند و آن پوششی باشد که در روز جنگ پوشند و بر اسب
نیز پوشانند (برهان قاطع)

۲- نو: چوب و تختهاها تخت بر پشت ایشان

۳- نو: قادرانندازان - قدرانداز یا قادرانداز به معنای نبرانداز ماهری است که تیرش خطا نمی رود.

۴- «نو» فقط. شاید، از هیکل آنان...

۵- «نو» فقط. شاید: به تن چون کوه کوهی در سلاسل در هر حال اشعارست و بی معنی به نظر
می رسند.

شعر

به طعن دلیران در آن تر کتاز خدنگ شکاری دهان کرده باز
صنوبر قدان را در آن انجمن ز پیکان پر از غنچه نخل بدن
فضای صحرا از اجزای اعضای کشتگان ناپدید گشت.

بیت

فرو ریخت چندان سر و دست و پای کز آن جنس خالی نماند هیچ جای
شکست بر سپاه شاهرخ پادشاه افتاده امیر فیروز شاه ترخان و قراعثمان بایندر
راه انهزام پیش گرفتند. از این شکست، شاهرخ پادشاه اصلاً الم بر خاطر راه
نداده دست دعا بر آسمان و روی خشوع بر زمین آورده تضرع بسیار نمود. از
آن وقت که خسرو سیارگان بدین قبه زنگاری به حد استوا رسید تا بدان ساعت
که سر برافق غربی کشید آتش قتال در غایت التهاب و اشتعال بود.

شعر

چون مهر پای برد سوی دامن زمین بگرفت دست ماه چو دامان آسمان
بر طارم فلک چوشه زنگ شد کمین در خاک تیره شد ملک روم را مکان
آن دوسپاه کینه خواه بساط محاربه را به قایمی ریخته در مقابل یکدیگر
نزول نمودند و از هر دو طرف طلایه بر گماشته تا روز پاس داشتند. چون سلطان
خاوری رایت نورانی برافراخت و عرصه خاک را از حاشاک ظلمت پرداخت و
به تیغ زدن انوار لشکر جرار شب را به راه عدم فرستاد.

شعر

چو این قاتل خانه سوز سپهر بر آمد به کف تیغ خون ریز مهر
نهاد از سر کینه سلطان شرق ز خورشید خود زرافشان به فرق
دگر باره جنبید هر دو سپاه بر آمد هیاهو ز آورد گاه
جنود جغتای صف سپاه آراسته به قرب نیم فرسخ پیش رفتند. از آن سوی

میرزا اسکندر تر کمان، بعد از آراستن جناحین و تیب به همان ترتیب سپاه آراسته در برابر آمده قرار گرفت و صرصر حمله بهادران و هیاهوی شیرمردان کره خاک از جای بر کند و از تلاطم امواج مصاف، صورت فزع اکبر و علامات دشت محشر ظاهر گشت و نم و بخار خون بر پشت سمک^۱ و شکم سماک^۲ رسید.

نظم

فرورفت و برد رفت روز نبرد به ماهی نم خون و بر ماه گرد
ز بس سیل خون از زمین تاب برد به زیر زمین چرخ را آب برد
حریفان ز جام فنا خورده خون چو عشاق از این ساغر سر نگون

در آن روز، میرزا رستم بن عمر شیخ در میمنه جنگی کرد که روح رستم دستان بروی آفرین خواند و امیر ابراهیم جهان شاه از میسر مردانگی نموده پیر حسین بیک سعد لورا که از عظمای امرای میرزا اسکندر بود دستگیر گردانید. چون پیکر نوربخش روز در تارهای زلف معنبر شب نهان گشت، شاهرخ پادشاه فرمود که جنود ظفر شعار در جنگگاه فرود آمده پاس دارند.

بیت

گشادند گردان آهن لباس دو صد دیده هم چون زره بهر پاس
و جمعی مردمان فرار کرده معروض گردانیدند که اولاد قرا یوسف دل بر مرگ نهاده اند و چون سلطان خاوری چادر سیاه از خاکیان کشید و عرصه خاک از ظلمت خاشاک پرداخت، شاهرخ پادشاه لوای ابهت و جلال بر افراخت و از آن سوی جیش تر کمان چون ذرات آفتاب بی شمار و به سان قطرات سحاب بسیار،

شعر

همه کمان کش و رزم آزمای و تیر انداز همه مبارز و آهن گداز و جوشن ور

۱- یعنی ماهی که به قول فدما زمین بر روی آن اسوار بود. مضمون شعر معروف فردوسی است :
فرورفت و برد رفت روز نبرد به ماهی نم خون و بر ماه گرد
۲- مقصود سماک اعزل و سماک رامج دوستاره معروف است .

همه فکنده تن اندر مغساکهای هلاک همه نهاده دل اندر نشانه‌های خطر در پیش سپاه جرار نام‌دار ، اقبال کوه شکل دریا مثال ، صف بیاراستند و درهم آمیختند و به تیر و نیزه و خنجر به هم در آویختند . از میمنه میرزا سلطان ابراهیم و رستم میرزا و ابراهیم جا کو بر میسره میرزا اسکندر که اصفهان میرزا و بیرام . بیک و شهبسوار بیک و قرقان بیک الپاوت بودند حمله کرده بعد از جنگ بسیار شکست بر ایشان افتاد. چون میرزا اسکندر میسره خود را پسریشان یسافت، آتش غضبش اشتعال یافته بر منقلای شاهرخ پادشاه حمله آورد. میرزا یایستقر و امیر شاه- ملک و شیخ لقمان بر لاس فرار نمودند و تر کمانان به قلب شاهرخ پادشاه که فیلان دمان و پیادگان کمان‌دار پیش او صف بسته بودند روی آوردند و جمعی از پیاده و سوار بر خاک هلاک انداختند و به فیلان زخم بسیار رساندند و سمند میدان نورد را تا به جایی که زنان ایستاده بودند راندند و چند قطار شتر را در پیش انداخته بردند. چون شاهرخ پادشاه این حال را مشاهده نمود، اقبال را پیش رانده جمعی را هم از قلب به جنگ ایشان روان ساخت. فیلان چون باد جهان پیمای می شتافتند و به دندان خارا شکن اجزای بهادران را می شکافتند.

شعر

در آن عرصه پیلان بی وهم و بیم
 به دندان زدی آدمی را دو نیم
 زخرطوم فیلان که در کار بود
 دو صد صور محشر نمودار بود
 ناستاده کس پیش صفهای پیل
 نبسته کسی پیش دریای نیل
 امیر ابراهیم جهان شاه و میرزا رستم نیز کوشش نموده و جنگهای شیرانه
 کردند و از جو انقار امیر علاءالدین علیکه کو کلتاش و امیر فیروز شاه ترخان و
 امیر فرمان شیخ جای خود را نگاه داشتند. دست راست میرزا اسکندر برایشان
 تاخته و امیر بوته و خواجه محمد مشرف سمنانی را با جمعی که از سپاهیگری
 وقوفی نداشتند به قتل آوردند و از حملات متواتر قیامت‌اثر جنود تر کمان

نزدیک بدان رسید که سپاه منصور به خلاف قاعده و دستور راه انبهم در پیش
گرفتند.

در آن اثناء، شاهرخ پادشاه فرمود که در میان میدان خیمه زدند و آن حضرت
از کمیت بر رفتار فرود آمده نماز چاشت گزارده^۱ باز سوار گشته در قلب قرار
گرفت. در آن اثناء، امیر شاه ملک فرمود تا نقاره بشارت زدند و آوازه انداختند
که میرزا اصفهان را گرفته اند. تر کمانان از استماع این خبر کساذب حیران و
پریشان شدند. میرزا بایسنقر چون از ضعف دشمن آگاه شد با سپاه سنگین روانه
مخالفتان گشت. شاهرخ پادشاه پنج هزار سوار به مدد ایشان فرستاد و خود با جمیع
لشکر به یک بار حمله کرد. جنگ صعب به وقوع انجامید. میرزا اسکندر سعسی
بسیار کرد که سپاه خود را یا سامیشی داده میسر نشد. بالضروره روی به وادی فرار
آورده سپاه شاهرخ ایشان را تعاقب نموده جمیع کثیری را به ضرب شمشیر آبدار
به خاک هلاک افکندند.^۲

بیت

به زخم تیغشان تنصیف می کرد
شمار جمله را تضعیف می کرد
گهی می کردشان از ضرب قسمت
گهی می دادشان با خاک نسبت
و عثمان بیک مهمات سعدلو را دستگیر گردانید و پسرش علی بیک (پیرغیب)
پسر مهمات بیک سعدلو را گرفته^۳ به نظر شاهرخ پادشاه آوردند.^۴ آن حضرت
محامد حضرت پروردگار به جای آورده فتح نامهها به اطراف بلاد عراق و فارس

۱- نسخ، گذارده

۲- این فتح در فروردین شعبان ۸۲۴ هـ. روی نمود (مط. ص ۲۵۹)

۳- پاه: پسرش پیر علی و پیر غیب - نو: پسرش علی بیک و پیرغیب - هیچ: کرماری ابنه، سعد
پسر محمد سعد و پروه (؟) پسر پسر سعد مذکور و قتل ایشان - ۴- باک: مهمات بیک سعدلو
در دست دوره بیک اوغلی که منقلای عثمان بیک بود گرفتار گشت و پیرغیب نام پسر او به دست
علی بیک که پدر صاحب قرآن (= اوزون حسن) بود پای بند و اسیر شد و پیر او پس برادرش نیز مقید
گشت.

و خراسان و کرمان و خوزستان و سواحل عمان و ماوراءالنهر و کاشغر و طخارستان و غزنین و کابل و بلاد سند و هند ارسال نمود. **

روز دیگر کوچ کرده، در اثنای راه نظر شاه گیتیستان به اسیران تر کمان افتاد. همه را رعایت فرموده از راه خوی به تبریز آمده حکومت آن دیار را به علی بیگ ولد قرا عثمان رجوع نمود. در اوائل رمضان، دولت و سعادت هم عنان، در سلطانیه نزول اجلال فرمود. یکی از شعرای زمان در این واقعه گفته:

نظم

سکندر لشکر ما را زد و جست شه ماملکت بگرفت و بگریخت **
چون شهریار ظفر قرین به قزوین رسید، میرزا ابراهیم و میرزا رستم رخصت حاصل کرده روانه الکاء خود گردیدند. نوزدهم شوال به سعادت و اقبال به شهر هرات نزول نمود.

گفتار در قضایای که در آذربایجان بعد از

رفتن شاهرخ سلطان واقع گشته

چون علی بیگ ولد قرا عثمان به فرمان شاهرخ پادشاه در تبریز متمکن گردید، در آن اثنا، اصفهان بیگ پسر قرا یوسف تر کمان با سپاه بی کسران علم عزیمت به جانب تبریز برافراخت. علی بیگ طاقت مقاومت نیاورده به جانب دیار بکر فرار کرد و در راه جنگ کنان از دست کردان خلاص گشته به پدرش ملحق گشت. اصفهان میرزا به عظمت تمام در دارالسلطنه تبریز نزول فرمود و قلعه النجق را نیز محافظت کرد.

در این اثنا، میرزا اسکندر در طوق و کر کوک بود. چون این خبر استماع نمود به جانب تبریز توجه کرد. میرزا اصفهان بعد از آمدن آن پادشاه عالی شأن مرکب فرار در زیر پای کشیده به ارز روم و قلعه اونیک ** رفت. بعد از فرار

او میرزا اسکندر در [سکمان]^۱ آباد نزول فرمود و در آن مقام حکام کردستان به درگاه وی آمدند.

از آن مقام کوچ کرده به آلاداغ توجه نمود و از آن جا به بیلاق منگول^۲ رفت و طرح شکار انداخت. امرای بدلیس را گرفته^۳ متوجه کردستان شد و شمس الدین بیک را که حاکم بتلیس بود به در قلعه فرستاد تا حصار را تسلیم کنند^۴. امیر مهمات حصار را نداد. بنا بر آن، میرزا اسکندر بعضی از امیران وی را بدقتل آورده^۵ متوجه اخلاط شد و در اخلاط نیز [جوانان خوب بودند]^۶ ایشان نیز قلعه را بسته آغاز مخالفت کردند. چون میرزا اسکندر امیر شمس الدین را به پای قلعه فرستاد، امیر میان بند خود را گشوده باز بست. مقصود از آن اشارت به حفظ قلعه بود. جوانان دانای چست در بالای قلعه اخلاط گذاشته روانه بتلیس گردید.^{**}

گفتار در شمه‌ای از احوال قراعثمان بایندر

و لشکر کشیدن به قلعه ماردین

چون قراعثمان، بعد از جنگ میرزا اسکندر، از شاه رخ پادشاه رخصت حاصل کرده به دیار بکر معاودت نمود، لشکر بی کران جمع آورده قلعه ماردین را محاصره کرده غله را خورانیده و مواضع را سوزانید. از آن جا چون بالای

۱- تکمیل از دیار بکریه ۲- بك : آن شکار گاهی عظیم است در میان ولایت آق‌قویونلو و قراقویونلو. - این ناحیه که جزو منطقه کوهستانی بنگال داغ است در شمال موش و جنوب ارزروم قرار دارد. منگول داغ یا به صورت ضبط نقشه‌ها بینگل داغ به معنای کوه هزار چشمه است چه از جانب شرقی آن رود ارس سرچشمه می‌گیرد و از طرف غربی رود فرات و از طرف شمالی آن دو رودخانه طرطوم و اولتی که به دریای سیاه می‌ریزند. (رک : دیاربکریه ص ۹۷)

۳- در آن شکار امرای بدلیس و اخلاط و وان و وسطان را دستگیر ساخت.

۴- بك: شمس الدین بیک را که حاکم بدلیس و اخلاط بود و بیست و یک قلعه از توابع بدلیس و صحرای موش بند و متعلق بود و اسکندر را داماد به سر قلعه بدلیس آورد. - شمس الدین خواهر اسکندر را به زنی داشت. ۵- ضا: جمعی را از نوکران امیر مذکور (- امیر مهمادرسکی)

را در پای قلعه بدقتل آورد. - پا: اسیران ۶- بك: در اخلاط جوانان (نسخه: باحوال) نیک نام از جماعت مذکوره (مدافعین بدلیس) بودند.

ناگهان بر سر اردنجان رفت. در آن دیار نیز دیار نگذاشت. در آن اوان، سلطان طرابزون به معسکر او ملحق شد. اردنجان را در میان گرفته عراده و منجنیق نصب کردند. در آن اثنا، پسرش یعقوب بیک از کماخ به ملازمت آمد و قراحصار** ضمیمه سیورغال او گشت. چون معلوم کردند گرفتن آن قلعه از ممتنعات است، طبل مراجعت کوفتند. در حمید قشلاق نمود و حکومت آن شهر^۱ را به ایناق حسن و بای برد را به برادرزاده اش قتلغ بیک ارزانی داشت.

گفتار در قضایائی که در بلاد روم واقع گشته

در این سال، سلطان محمد پادشاه روم با سپاه ویراق متوجه بلاد افلاق گردید و در کنار آب طونه** نزول فرمود و قلعه^۲ بر کوك^۲ را معمور گردانید. قاسم بیک اسفندیار اوغلی را با فوجی از بهادران میدان دلاوری به تاخت بلاد کفار فرستاد. حکام افلاق رسولان کاردان با پیشکش فراوان به درگاه آن پادشاه عالی شأن فرستاده زبان به تضرع و تشفع گشودند و معروض گردانیدند که ما را چه یارای آن که با سلطان مخالف کنیم.

شعر

خیال تیغ تو اندر میان پشت پدر
عدوی دولت و دین را میان زند به دو نیم
فرو خورد حشرات زمانه نیزه^۳ تو
چنان که جادوی جادوگران عصای کلیم
بنا بر آن، سلطان محمد از جرایم ایشان گذشته از آن دیار معاودت نمود و
قلعه صمصون^۴ را فتح نمود. در آن اثنا، فرزندش سلطان مراد که در بلده^۴ اماسیه
بود، متوجه اسکلیب^۴ گردید و مردمان مغول و تاتار را که از زمان سلطان

۱ - نو، بك، آقشهری ۲ - هر دو نسخه چنین است. ولی چنین نقطه‌ای در نقشه‌ها و کتب

نیافتیم. شاید روشچوک Rushtchuk یا روسه Russé باشد در شمال بلغارستان و مرز ناحیه والاشی

(= افلاق) برکنار دانوب. ۳ - بندوی درکنار دریای سیاه در مشرق سینوپ Sinope و شمال

لاذق. ۴ - شهری در جنوب شهر عثمانجق و مشرق رود قزل ایرماق.

ابوسعید بپادرخان مانده بودند کوچانیده به روم ایلی برده و به محمد بیك منت اوغلی سپرد.

هم در این سال، شخصی بوز کلیجی مصطفی نام دعوی نبوت نموده و جمعی از عوام به درگاه او جمع شدند و به بلاد آیدین مستولی گردید و قریب سه هزار کس به هم رسانید.

چون این خبر به سلطان محمد رسید، فرزندش سلطان مراد و بایزید پاشا را با سپاه سنگدل به دفع آن ضال مضل نام زد فرمود. ایشان بعد از جنگ بسیار بر آن مدبر نابکار غالب آمدند و در موضع قرابورنو^۲ وی را با جمیع مسرتدان به قتل آوردند و بایزید پاشا با فوجی دلاوران به مغنسیا آمد. در آنجا جهودی کمال نام را که با جمعی جهودان مخالفت کرده بودند به قتل آورد.

هم در این سال، پسر قاضی سماون دعوی سلطنت کرد^۱ سلطان محمد سپاه بسیار به دفع وی ارسال نمود. ایشان خدمتش را در سرس^۳ دستگیر کرده به درگاه او ارسال نمودند و به فتوای مولانا خلیل کشته گردید.^۴

هم در این سال، سلطان محمد در بوزسه عمارت عالی بنا نمود^۵ و بلده ادرنه را دارالملک ساخت و قبل از این پادشاهان آل عثمان در بوزسه قشلاق می کردند.

گفته است در قضا پاشی که در سنه اول بیح و هشتمین رجب نماید واقع شده

و لشکر فرستادن سلطان اشرف پادشاه مصر به دیار بکر

در این سال، سلطان اشرف پادشاه مصر تنگری ویرمیش را که از عظمای

۱- نسخ : محبت اوغلی تصحیح از عثمانلی تاریخ ص ۳۵ ۲- پای قرایرون- نو، فرابورون

۳- نسخ، اغره (۵)، قاضی بدرالدین در سرس دستگیر و در بازار آن شهر به دار آویخته شد (۸۲۳ =

۱۳۲۰ م). سرس شهرکی است در مقدونیه (رک. تاریخ عثمانی ترکی) ۴- نسخ : مولانا

خلیل... طبق نوشته عاشق پاشا زاده مورخ ترکی، مولانا حیدرراتی درباره قاضی بدرالدین فتوی داد

که شرعاً فتش حلال ولی مالش حرام است (تاریخ عثمانی ترکی ص ۳۶۵)

امرایش بود [با شش نفر مینك باشی^۱] به دیار بکر ارسال نمود. ایشان از حلب گذشته به بیره رسیدند^۲ و بر آب فرات جسر بسته عبور کردند و متوجه قلعه رها شدند. در آن اثنا هابیل بیک ولد قراعثمان بایندر که با فوجی جوانان با تهور در آن جا متمکن بود از حصار بیرون آمده مستعد قتال و جدال گردید. مصریان به يك حمله وی را منهزم ساخته هابیل بیک در قلعه متحصن شد.

در آن اوان قراعثمان در ییلاق اروم سرای^۳ بود. چون این خبر ناخوش استماع نمود، با سپاه فراوان متوجه مصریان شد. چون لشکر از آمدن قراعثمان خبر یافتند در قلعه جنگ انداختند و سوزلق قدیم رها را که در پای قلعه بود گرفتند. خوف تمام بر ضمیر هابیل بیک ولد قراعثمان مستولی گشته رسولان سخن-دان با پیشکش فراوان نزد مصریان فرستاده امان طلبیده بعد از تأکید عهد و پیمان از قلعه بیرون آمد. غلامان او را گرفته اکثر ملازمان او را به راه عدم فرستادند^۴ و هابیل بیک را مقید ساخته همراه به مصر بردند.***

متوفیات

در این سال، سلطان اويس بن شاه ولد بن شیخ علی بن سلطان اويس ایلکانی که حاکم بصره و واسط و شوشتر بود لشکر به بغداد کشید. در آن اوان جهان شاه ترکمان که از ترس شاهرخ سلطان فرار نموده پیش شاه محمد به بغداد رفته بود به مدافعه او شتافت. بینهما محاربه عظیم دست داده بعد از قتال و جدال بسیار سلطان اويس دستگیر گشته به قتل آمد.

۱- نسخ؛ با شصت نفر سرهنگ باشی. تصحیح از دیار بکر به ؛ شش نفر مینك باشی و از امرای جهل مرده و بیست مرده و ده مرده (رك. توضیحات) ۲- نو؛ از حلب کرکه به بیره - شاید از حلب و کرک... - پا؛ از حلب گذشته و بر آب... ۳- بك، ییلاق اروم سرای که در عالی ارزنجان واقع است. ۴- بك؛ امرا با غلامان سلطان مصر ساخته بودند که چون هابیل بیک از قلعه بیرون آید او را بگیرند.

در این سال، میرزا الخبیک در وسط شهر سمرقند مدرسه عالی بنانهاد^۱ و ملک بسیار بروی وقف کرد [و رسدرا بنیاد کرد]^۲ هم در این سال، صوفی اوغلان پیش براق آمده [اسباب بسیار آورد]^۳، در آن اوان، شیر محمد اوغلان و سارق اوغلان با گروه انبوه از جته فرار کرده بسه حوالی سمرقند آمدند. بنا بر آن میرزا الخبیک با جمعی بهادران بر سر ایشان آمده ایشان را گرفته [معاودت نمود]^۴ و شیر محمد اوغلان را رعایت کرده روانه جته گردانید.

گشتار در وقایعی که در سنهٔ پنجم و هشتاد و نهم و ثمانماه واقع شدند

در این سال، از آذربایجان دلو احمد ترکان با سپاه فراوان به سلطانیه آمده آن بلاد را غارت نموده غنائم را به تبریز فرستاد و در میان دلو احمد و ملازمان الیاس خواجه جنگ صعب به وقوع انجامید. بعد از ستیز و آویز دلو احمد مغلوب گشته اکثر ملازمانش کشته شدند. خدمتش به مشقت بسیار، بی خویش و تبار به طرف آذربایجان گریخت.

هم در این سال، میرزا ابراهیم بن شاهرخ پادشاه با بهادران دشمن گداز علم عزیمت به جانب خوزستان برافراخت. سلطان محمود بن شاه ولد بن شیخ علی بن سلطان اوئیس ایلکانی که والی آن دیار بود به طرف دیار عرب گریخت. میرزا ابراهیم سلطان بر آن دیار مستولی گردید.

در این سال ایلچیان شاهرخ پادشاه که به خطای رفته بودند به هرات آمدند.

۱- شرح بسیار جامع و جالبی از این انبیه در مطلع السعدین ص ۲۳۷ - ۲۳۶ آمده است.

۲- فقط در نسخه نو

۳- پا، به قتل رسانید. مط ۲۴۱، شیر محمد و سارق اوغلان را گرفت و امر را جهت گرفتن باقی گذاشته عود نمود... گرفتاران را با وجود گناه رعایت نمود.

تفصیل رفتن ایشان آن که: در شانزدهم^۱ ذی القعدة از دارالسلطنة هرات بیرون رفتند و در نهم ذی الحجة به بلخ رسیدند. تا غرة محرم سنة ثلاث و عشرين و ثمانمائه به سبب بارندگی و سرما آن جا بودند. بعد از آن کوچ کرده در بیست و دوم محرم به سمرقند رسیدند و پیشتر از آن که ایشان برسند، به دوماه، امیر اعظم الغ بیک گورکان ایلچیان خود سلطان شاه و محمد بخشی را با جماعت خطائیان که می رفتند فرستاده بود و ایلچی امیرزاده سیورغتمش نیز برسد ارغداق نام و از آن امیر-شاه ملک اردوان نام و از آن شاه بدخشان خواجه تاج الدین نام جمع شدند و در عاشر صفر با ایلچیان خطای از دارالسلطنة سمرقند روان شدند. در چهارم ربیع-الاول به تاشکند رسیدند و در یازدهم^۲ به سیرام و در غرة ربیع الثانی به ایل مغول در آمدند و مرغزارهای خوش بود و فصل بهار. هر روزه کوچ می کردند. ناگاه خبر رسید که اویس خان شیرمحمد اوغلان را طلب داشته بود تا قتل کند و قل محمد و بعضی از امراء مغول بدین جهت با اویس خان یافی شدند و ایل به هم برآمد. ایلچیان متوهم شدند و کوچ کردند. بعد از آن خبر رسید که آن فتنه تسکین یافت و امرا با اویس خان صلح کردند و امیر خداداد که امیر معتبر آن دیار بود برسد و ایلچیان را استمالت داده پیش اویس خان رفت.

ایلچیان ایمن شده به راه خود می رفتند تا در هجدهم جمادی الاول به موضعی که یلغوتو می گفتند - و آن از حساب ایل محمد بیک بود - رسیدند. آن جا توقف کردند چندان که بعضی از داجیان و نوکران شاه بدخشان و غیره که متوجه خطای بودند جمله بر رسیدند و در بیست و یکم جمادی الاول از آن جا کوچ کردند و در بیست و دوم از آب کنکر گنشتند و در ثالث عشرین ایلچیان محمد-بیک را که حاکم این الوس بود دیدند و پسر محمد بیک سلطان شادی داماد شاه-جهان بود که خاتون او خواهر خاتون امیر زاده اعظم امیر زاده جوکی بهادر

باشد. در بیست و هشتم جمادی الاول در مرغزار و جلگای یلدوز درآمدند و از آنجا به ایل شیر بهرام رسیدند. با وجود آن که آفتاب به سرطان رسیده بود آب یخ می بست. چنان که [به ضخامت دوانگشت یخ می شد]^۱

در هشتم جمادی الثانی خبر رسید که پسران محمد بیک داجیبی را که با یلچی اویس خان بود غارت کرده اند. داجیان و ایلچیان متوهم شدند و گفتند ما را سعی باید کرد که خود را زودتر به سرحد خطای برسانیم.

در راه کوهپای سخت بود. اکثر اوقات باران و ژاله می بارید و در آخر جمادی الاخر به شهر طرفان** رسیدند و در این شهر اکثر بت می پرستیدند و بت - خانه بزرگ داشتند در غایت تکلف و بتان بسیار در آنجا بودند بعضی نو ساخته و برخی کهنه. در پیشان^۲ صقه یک صورت بزرگ بود که می گفتند که این صورت ساکمون^۳ است.

در دوم رجب کوچ کردند و هوا در غایت گرمی بود. پنجم رجب به قرا - خواجه** رسیدند و در دهم جمعی خطائیان رسیدند و گفتند اسامی ایلچیان و عدۀ ایشان بنویسند. در نوزدهم رجب^۴ [به موضعی رسیدند که آن را اتاسوفی می گفتند و یکی از سادات ترمذ که او را تاج الدین نام بود آنجا لنگری^۵ ساخته و ساکن شده و داماد امیر فخر الدین بود که حاکم مسلمانان کامل** بود. در حادی عشرین] رجب به شهر کامل رسیدند و در این شهر امیر فخر الدین مسجدی بزرگ ساخته بود و در مقابل مسجد بت خانه ساخته بودند به غایت بزرگ و در وی بتی بزرگ ساخته و از چپ و راست بتان دیگر خردتر بسیار بودند و در پیش بت بزرگ مقدار بچۀ ده ساله صورتی از مس ساخته در غایت صنعت و خوبی و بر دیوارهای خانه صورت گریهای استادانه کرده و رنگ آمیزیهای خوب و بر در بت خانه

۱- نو: دوانگشت مری (پری؟) یخ می شد ۲- پیشان پیش پیش را گویند که از آن بیشتر چیزی نباشد. (برهان قاطع) ۳- پا: شامکونی - نو: سامکونی، مطلقاً شاکمونی ۴- فقط در نسخه پا ۵- لنگر

صورت دو دیو که بریکدیگر حمله کرده باشند و منگلی تمور با بری جوانی صاحب جمال حاکم کامل بود.

در خامس عشرین رجب از آن جا کوچ کردند و بعد از آن اکثر راه چول^۱ بود. هر يك دو روز به آب می رسیدند.

تا دوازدهم شعبان به موضعی رسیدند که آن جا شتران بیابانی بسیار بود و گاو قطاس** و آن جا گاو ان قطاس بسیار بزرگ می شوند. مردم آن جا تقریر کردند که يك بار از آن گاوی بر سواری حمله کرد و سوار را از پشت زین بر شاخ کرد و آن شخص بمرد و مدتی هم چنان بر شاخ او بود تا روغش به چشم گاو فرود آمد و کور شد.**

در چهاردهم شعبان به موضعی رسیدند که از آن جا تا سکجو^۲ که اول شهر خطائیان و قراول^۳ ایشان بود، ده روز راه چول بود. جمعی از خطائیان به موجب حکم پادشاه به استقبال ایلیچیان آمده بودند و مرغزاری نزه بود. هم در آن مرغزار صفت عالی ساختند و سایبانهای کرباس زده و شیرها و صندلیها نهاده و انواع ما کولات از غاز و مرغ و گوشت پخته و فوا که و میوه های خشک و تر بر طبقهای چینی مرتب کرده و بر هر شیره نخلی بسته.

القصة در آن بیابان طویی که در شهرها بدان تکلف نتوان ساخت ترتیب کرده بودند و سبزیها و خوانها نهاده و بعد از طعام انواع مسکرات از عرق و اشر به در کار آوردند و مجموع را مست ساختند و بیرون طوی هر کس را به قدر مرتبه گوسفند و آرد و جو و ما یحتاج سفر و عرق و اشر به بدادند و این ساختگی مجموع از سکجو آورده بودند و آن جا نسخه کردند که با هر کسی چند نو کردند و داجیان حجت می گرفتند که می باید نو کز زیادتی ننویسند که یساق خطای

۱- چول بر وزن غول، بیابان و جای خالی از آدم را گویند. (برهان قاطع- فرهنگ رشیدی)

۲- یعنی شهر سوچئو Sou - Tcheou از ایالت کان سو

۳- مسلماً غرض از قراول دیوار چین است که در جهت غربی از شهر سوچئو شروع می شود.

باریک^۱ است و هر کس که دروغگوی باشد او را وقعی نمی ماند و بسیار بازرگانان پیش ایلچیان نوکر می شدند و خدمت می کردند.

القصة نوشتند بدین تفصیل: امیر شادی و خواجه گوگجه دو بیست و بیست نفر^۲. سلطان احمد و خواجه غیاث الدین صد و پنجاه نفر. ارغداق شصت نفر. اردوان پنجاه نفر. خواجه تاج الدین نوکر شاه بدخشان پنجاه نفر. نوکران امیرزاده اعظم الخ بیک گورکان پیشتر رفته بودند و نوکران امیرزاده ابراهیم هنوز نرسیده بودند.

روز شانزدهم از شعبان، ایلچیان را خبر کردند که امروز وانک داجی طوی پادشاهی می دهد و این وانک داجی از قبل پادشاه خطای حاکم آن سرحد بود که از طرف قامل است^۳ و از سگجو تا شهر او نه یام بود و او بالشکری پنجشش هزار به استقبال ایلچیان آمده بود. مجموع ایلچیان سوار شدند و نزدیک یورت وانک داجی آمدند.

طریقه فرود آمدن ایشان در صحرا چنان بود که لشکریان مربع فرود آمده بودند چنان که به پرگار و سطاره مربع کنند و خیمه ها ملناب در ملناب کشیده چنانچه هیچ راه پیاده نبود که بدان میان در آید و چهار دروازه بر چهار طرف آن مربع گذاشته بودند و میان آن مسافتی بزرگ و در وسط آن مسافت صفت بزرگ ساخته به مقدار یک جریب و خیمه بزرگ، دو نیزه خطائی در پیش آن زده مثل شاه نشینی دامنها برداشته و تالاری از چوب ساخته و از کرباس سایبانها زده چنانچه آن یک جریب زمین تمام سایه کرده بود و در زیر دو چوبه صندلی وانک داجی نهاده و از چپ و راست صندلیهای دیگر چنانچه از جانب چپ ایلچیان نشستند و بر جانب راست امرای خطای و پیش ایشان تعلیم طرف چپ زیاده [از طرف

۱ - باریک ترجمه کامة دقیق است و منظور آن که فوانین چینی بسیار دقیق و ناظر بر جزئیات است.

۲ - مط. ص ۲۶۹: دو بیست نفر

۳ - یعنی ایالت کان سو Kan - Sou

راست] است. بعد از آن پیش هر کس از ایلچیان و امرا دوشیره^۲ نهادند؛ در یکی نعمت الوان و میوه‌های خشک خطائی و مرغ و غاز و در اسون و گوشت پخته و در یکی کلیچه و نانهای خوب و نخل بندی از کاغذ و ابریشم چنان خوب که صفت نتوان کرد و در پیش سایر مردم يك شیره و هر يك را در برابر گورگه به غایت بزرگ نهادند^۳ و خمها و خمچه‌های چینی و صراحیهای بزرگ و خرد از چینی و نقره و در پهلوی گورگه از چپ و راست جمعی مطربان ایستاده و یاتوغن^۴ و کمانچه^۵ خطائی و نی از دو نوع بعضی نفس در سر نمی‌کننده و بعضی در پهلوی و تنبک خطائی و موسیقار و طبل دو رویه بر سه پایه نهاده به اصول می‌زنند [و صنج و چهار پایه و دهل در پهلوی ایشان و بازیگران ایستاده و] پسران صاحب جمال سرخی و سفیدی مالیده که هر کس بیند گوید دخترانند، کلاهها بر سر و مروارید در گوش و بازیگریها دارند مخصوص خطای که مثل آن در عالم هیچ جا نیست و از پیش آن صغه تا چهار دروازه که خیمه‌ها زده‌اند مردان جبهه‌پوش با نیزه‌های دراز در دست ایستاده چنان که از يك پای هر پای دیگر نمی‌جنبند و يساول خود حاجت نیست جهت آن که يساق و سیاست ایشان زیاده از آن است که وصف توان کرد.

بعد از آن که مردم را [در محل مناسب نشانده و کاسه داشته قوش و قراد دادند و خوردند]^۶، میردوسون که دیوان در حکم اوست برخاست و کاسه داشت و صندوق پر نخل بندی با او می‌بردند. هر کس را کاسه داد و يك شاخچه نخل -

۱- مط ص ۲۶۹ ۲- شیره سینی پایه‌دار بوده است. (رك. لغت اشتنگاس)

۳- مط، و در برابر گورگه پادشاهی که بر مقام بلند بود- حب: ... بر موضعی مرتفع نهاده بودند

۴- نوعی آلت موسیقی بوده است. این کلمه به صورت یاتفان هم آمده است (ظفر نامه یزدی ج ۱ ص ۵۱۳). ظاهراً یاتوغن همان است که در ایران سنثور گفته می‌شود (مطلع السعدین ج ۲ جزء اول در توضیح لغات ۳۴۳)

۵- مط، با صنج و چهارپاره (چهارتاره؟) و دهل همرا به اصول و نوا در آوردند و ...

۶- نسخ: نشانند کاسه داشتند و قوش داشتند و قراد و خوردند. - قوش به معنای پیاله است و قارو به معنای عوض (رك: لغات). به نظر می‌آید شرحی که کلاویخو در سفرنامه خود از مجالس شراب و ترتیب گرفتن پیاله نوشته است از همین مراسم حکایت کند (ترجمه فارسی ص ۲۳۶)

بندی در سر و دستار او زد و به يك ساعت مجلس را گلستانی ساخت.

بعد از آن بازیگران را فرمود تا بازی گریها کردند به انواعی که شرح آن در تقریر نیاید. از آن جمله از کافه مقوی صورتها ساخته اند [از] هر جانوری که در عالم نام برند و بر روی می نهند [چنان] که هیچ رخنه از کنار گوش و روی پیدا نیست [که گوئیا آن وصله از آن حیوان است و میان آن صورت در می روند] و بر اصول خطایبان رقص می کنند چنان که عقل در آن خیره و مدهوش می گشت. دیگر پسران هم چو آفتاب خاوری صراحیها و پیالهها در دست ایستاده و بعضی طبقهای نقل بر کف از فندق و عناب و چهار مغز و شاه بلوط مقشر و لیمو و سیر و پیاز در سر که پرورده و دیگر ترهها که در خطای می باشد که در این بلاد نیست و کس ندیده و نام او نشنیده و خربزه بریده و هندوانه اینها مجموع بر طبقی خانه خافه ساخته و هر يك را جدا جدا در آن جای کرده. چون امیران را کاسه داشتندی، فی الحال آن پسر پیش آمدی و طبقها پیش داشتی تا هر نقل که طبیعت بدان میل کند تنقل کنند.

دیگر لك لكی ساخته اند از کرباس و پرفو و برها در وی زده و منقار و پای او سرخ کرده چنانچه مطلق به لك لك می ماند اما بزرگتر است چنانچه پسری [در میان آن صورت در می رود و همه جای خود را می پوشد چنان که صورت بعین^۲ به لك لك می ماند و بر اصول غنائی که خطایبان می زنند پای می کوبد و سر از این طرف و آن طرف می جنباند که حیاضان جمله حیران آن مانده بودند]^۳.

فی الجمله آن روز تا به آخر به همین نوع گذرانیدند و آن استعداد ده روزه راه

۱- به جای این عبارات معشوش در منابع السعدی ۲۷۰: بازیگران از کافه مقوی صورت جانوران
ساحه بر روی بسته بودند و به هیچ وجه روی و گوش ایشان نمی نمود ۲- تصحیح قیاسی - نسخ:
همین ۳- مط . [در درون او می رود و آن لك لك بر اصول پای می کوبد و هر طرف سر
می جنباند به نوعی که مردم حیران می شدند]

راه چول به استقبال ایلچیان آورده بودند.

در سابع عشر شعبان از آن جا کوچ کرده به چول در آمدند تا آن زمان که به قراول رسیدند و این قراول قلعه‌ای است محکم و خندق عمیق در گرد آن کشیده و راه بر میان دو قلعه بود و اطراف آن جمله کوه است که هیچ راه ندارد و از این قلعه درمی باید آمد و به قلعه دیگر رفت. چون به قلعه در آمدند [تا اسم تمام مردم را نوشتند از آن در دیگر بیرون نگذاشتند رفت.]^۱

بعد از آن که از قراول گذشته به شهر سکجو رسیدند و یام خانه بزرگ بر در آن شهر بود چنان که جمله در آن یام خانه فرود آمدند و ایلچیان را نیز گفتند این جا فرود آیند که رسم این ولایت چنین است و بعد از آن هر چه مایحتاج باشد جمله از یام خانه بدهند و چارپایان و رخوت ایشان ستانند^۲ و به معتمدین سپردند و بعد از هر آن چه مایحتاج ایلچیان بود از مرکوب و مفروش جمله در یام خانه مرتب می داشتند و هر شب آن مقدار که بودند هر یکی را کتی^۳ و یک دست جامه خواب ابریشمین یا خدمتکاری که هر چه فرمایند به جای آورد [مقرر و مرتب بود]^۴.

و این سکجو شهری بود به غایت بزرگ و قلعه‌ای محکم و وضع شهر مربع نهاده چنانچه به سطراره و پرگار سازند و میان بازار مقدار پنجاه گز شرعی پهنا داشت مجموع آب زده و جاروب کشیده چنان که به مثل اگر روغن بریزد جمع توان کرد و در خانه‌های ایشان خوک اهلی بسیار بود و در دکان قصابان گوشت گوسفند و خوک پهلوی یکدیگر آویخته و انواع محترفه دکانها نهاده اند و در

۱- مطر: [ایلچیان به قلعه در آمده همه را شمردند و نام نوشتند و از قلعه بیرون گذاشتند] - نو: تا تمام مردم را شمردند و نام نوشتند از آن...

۲- نو: چهار پایان و رخوت ایشان جمله به دفتر بردند و از ایشان

۳- پاء آلی- نو: کبی - کت به فتح اول به معنای جای بلند و تخت و در شیراز بدین معنی رایج است و فی المثل گویند بیمارستان صدکتی (صدتخت) و از این کلمه است نیمکت. ۴- تکمیل از مط.

بازارهای ایشان چهار سوی بسیار و بر سر هر چهار سوی چهار طاقی از مجوزه^۱ بسته در غایت تکلف و کنگره‌هایی بر وی نهاده هم از چوب و مقرنس خطائسی بسته و در باروی شهر در هر بیست قدم برجی سرپوشیده ساخته و از غایت راستی [از این دروازه، آن يك می نمود]^۲ چنان که کسی تصور می کرد که نزدیک است و حالی بدان جا خواهد رسید، اما راه بسیار بود. و بر پشت هر دروازه کوشکی دو طبقه ساخته بر طریق خطای که ایشان پوشش عمارت را مجموع خرپشته می سازند چنان که در مازندران. اما از آن مازندران به سفال بی رنگ می سازند و خطائیان اکثر به کاسه چینی پوشیده اند.

و در این شهر بت خانه‌های بسیار بود هر يك مقدار ده جریب کسم و زیاده مجموع زمین آن از خشت پخته تراشیده فرش انداخته و خشت پخته ایشان به مثل سنگ جوهری دارد و محکم است و بت خانه‌ها را چنان پاك می دارند که قطعاً هیچ از قاذورات در آن نتوان یسافت و پسران خوشگل بر در بت خانه ایستاده مردم غریب را راه نمائی می کردند. [از شهرهائی که در حکم دیوان پادشاه بود اول آن شهری است که رسیدند]^۳ و از آن جا تا خان بالغ که تختگاه پادشاه بود نود و نه^۴ یام بود مجموع معمور چنان که هر یامی برابر شهری و قصبه‌ای و ما بین یامها چند قرغو و کیدی فوو. و قرغو عبارت است از خانه‌ای که به مقدار شصت گز^۵ بلندی ساخته اند و دایم ده کس در این خانه‌اند به کشیک و البته آن را چنان ساخته‌اند که قرغوی دیگر می نماید. [اگر ناگاه قضیه‌ای پیدا شد]^۶ مثل لشکری بیگانه از آن جا که سرحد است فی الحال آتش کنند و آن قرغوی دیگر چون علامت

۱- حب: بر سر هر چهارسوی طاقی از چوب بسته‌اند - معنی مجوزه را نیافتم شاید خوازه باشد به معنای چوب بست و کوشک و قبه‌ای که جهت عروسی و آیین بندی از دل و ریاحین سازند (برهان قاطع)
 ۲- مط. ص ۲۷۱، از غایت راستی نزدیک می نمود.

۳- مط. ص ۲۷۱، و این اول شهر خطا است ۴- مط. حب. نسخ: نود و نه

۵- نسخ: شهرها- حب: هر دو یام ۶- نسخ: بست گز

۷- حب: چون حادثه‌ای دست دهد - مط: چون همه (فصدای؟) پیش آید.

آتش را دید او نیز هم چنین [آتش می کند تا] ^۱ در يك شبان روز سه ماهه راه واقف شوند که حالی هست و در عقب آن آتش، آن حال که واقع شده است مکتوب کنند. و در کیدی ^۲ فوها به دست يك ديگر رسانند و کیدی فو عبارت است از خانوار چندی که در محلی ساکن گردانیده اند و یاساق و مهم ایشان آن است که چون خبری رسید شخصی معداً ایستاده فی الحال آن را به کیدی فوی دیگر رساند هم چنین به آن دیگری تا آن زمان که به پای تخت رسانند و از کیدی فویی تا کیدی فوی دیگر ده مره معین است و هر شانزده مره يك فرسنگ شرعی است. جماعتی را که در قرقو می نشانند به نوبت است. چون ده روز می گذرد ایشان می روند و به عوض ایشان ده کس به نوبت می آیند. اما جماعتی که در کیدی فو می باشند آن جا ساکن اند و خانه ها ساخته و عمارت و زراعت دارند و کار ایشان آن است که اگر خبری رسد به کیدی فوی دیگر رسانند.

از سکجو تا به قمججو که شهری بزرگ بود نه یام بود و قمججو از سکجو بسیار بزرگتر و معمورتر بود و وانك داجی که بزرگتر داجیان سرحد بود در آن شهر حاکم بود و در هر یامی چهارصد و پنجاه اسب و دراز گوش یورغه جهت این ایلچیان که از پیش حضرت سلطنت شعاری و فرزندان رفته بودند می آوردند و پنجاه شصت عرابه و پسران که موکل اسبان بودند ایشان را بافو ^۳ می گفتند و آنها که موکل دراز گوشان بودند [لوفو] ^۴ و آنها که عرابه می کشیدند جینو ^۵ و ایشان بسیار بودند از برای آن که ریسمانها بر عرابه ها بسته اند و آن را همان پسران بردوش می برند و اگر بارندگی و اگر کوه پیش آید آن پسران به دوش و قوت آن عرابه ها را از یام به یام می رسانند و هر عرابه را دوازده کس می برند. پسرانی همه خوش شکل، مرواریدهای دروغی خطائی در گوش و موپها بر میان سر گره زده،

۱- مط ۲- پا، کیدفو ۳- نسخ: امافو ۴- نو، آفو

۵- پا، جنوکو - نو، خپو

اسبان که می آرند بسازین و لجام و قمچی و این بافویان تا یام دیگر برسرجلو^۱ می دوند چنان که در این بلاد پیکان به تعصب^۲ می دوند؛ و در هریامی به قدر مرتبه ای که تعیین شده گوسفند و غاز و مرغ و برنج و آرد و عسل و دراسون و عرق و سیر و پیاز در سر که پرورده و انواع تره ها و بقول که در سر که پرورده اند و بیرون آن مایحتاج که دریام خانه ها مقرر کرده اند، به هر شهری کسه می رسند ایلچیان را طوی می کنند و دیوان خانه را دوسون می گویند. در هر دوسونی که طوی می دهند اول درپیش گوزگه که روی به طرف خان بالق که تختگاه پادشاه ایشان است تختی نهاده اند و پرده ای از آن در پهلوی تخت آویخته و شخصی پهلوئی تخت ایستاده و نمدی بزرگ پاک در پهلوی تخت انداخته. امرای بزرگ و ایلچیان را پهلوئی آن نمد بداشتند^۳ و سایر مردم را در پس پشت ایشان صف دادند و آن شخص که در پهلوئی تخت ایستاده است به زبان خطایی ندائی کرد سه بار. بعد از آن داجیان سر بر زمین نهادند و ایلچیان و سایر مردم را تکلیف کردند که سر بر زمین نهند و صفها چنان راست ایستاده که مسلمانان در نماز ایستند. بعد از آن که این سر نهادند، از آن جا هر کس به سر شیره ها که برای ایشان نهاده بودند رفت.

در این روز که وانک داجی در قمجو^۴ جماعت ایلچیان را طوی می داد دوازدهم رمضان بود. از ایلچیان درخواست کرد که طوی پادشاه است و پادشاه شما را عزیز داشته اکنون شما چیزی بخورید. شادی خواجه [واصحابی کسه کلانتران ایلچیان بودند]^۵ ایشان نیز درخواست کردند که ما را این تکلیف نکنید که در دین ما روا نیست. وانک داجی ایشان را معذور داشت و شیره ها و آنچه از برای ایشان ترتیب داده بودند به وثاق ایشان فرستاد.

۱- مط: جلا ۲- مط: نسخ، بی عصب پیکان جمع پیک به معنای فرستاده، قاصد

۳- مط: ص ۲۷۲: امرا و ایلچیان بر بالای آن نمد حب: و ایلچیان بر بالای آن نمد قرار گیرند.

۴- قمجو مسلما شهر کان چئو Kan - Tcheou است از شهرهای جنوبی ایالت کان سوو منطقه مرزی

ایالت نینگ هیا Ning - Hia ۵- پا، اصحاب و کلانتران که ایلچیان بودند - مط: ایلچیان

در این شهر قمجیو بت‌خانه‌ای بود بس بزرگ چنان که عمارت اصل بت‌خانه و آنچه داخل او بود پانصد گز در پانصد گز بوده باشد و در میان این عمارت بت‌خانه‌ای بود در وی بتی خسییده^۱ ساخته بودند که پنجاه قدم طول آن بت بود و نه قدم طول کف پای و دور کله سر او بیست و یک گز به گز شرع و گرد به گرد آن عمارات به تکلف و بتان دیگر در پس پشت و بالای سر او هر یک بیست گز و کمتر و بیشتر و صورت بخشیان هر یک به مقدار آدمی چنان متحرک که کسی تصور کند که آن کافران زنده‌اند و بر باقی دیوارها صورت‌گریها نموده‌اند که مجموع نقاشان عالم انگشت حیرت به دندان گیرند و این بت بزرگ خسییده یک دست به زیر سر نهاده و یکی بر روی ران و تمام این بت بزرگ را مطلا کرده‌اند و انواع رنگها و لباسها پوشانیده و نام آن سکمانی فو^۲ می‌گویند و فوج فوج از کافران می‌آمدند و پیش آن بت سر بر زمین می‌نهادند.

دیگر در بیرون آن عمارت، بت‌خانه‌ها گرد بر گرد هم چون کاروان سرای و خانه‌ها در پهلوی یک دیگر^۳ چنانچه هر خانه به سر خود بت‌خانه‌ای بود و انواع پرده‌های زربفت و کرسیهای مطلا و صندلیها و شمعدانها و صراحیهای چینی و آرایش تمام. و در این قمجیو ده بت‌خانه چنین معظم و یک خانه دیگر ساخته بودند که مسلمانان آن را چرخ فلک می‌خوانند به شکل کوشکی مثنی و از زیر تا بالا پانزده طبقه و در هر طبقه منظرها ساخته و در هر منظری مقرنس خطائی بسته و غرفه‌ها و ایوانها بر گرد منظرها و انواع صورتها ساخته مثل تختی زده و پادشاهی نشسته و از چپ و راست خسادمان و دختران ایستاده و هر یک به خدمتی مشغول. علی‌هذا این پانزده طبقه که در وی منظرها ساخته‌اند از خرد و بزرگ مقدار یک وجب و خردتر و بزرگتر تا مقدار یک گز بر یکدیگر و در زیر همه صورتهای

۱- مط - پا؛ خوابیده - نو؛ خفتیده ۲- مط؛ شکمانی فو - پا؛ سکمانی

۳- نو؛ همچون خانه‌های کاروان سرا در پهلوی یکدیگر

دیوان ساخته‌اند که این کوشک را بردوش گرفته‌اند و دور آن کوشک بیست گز بود و بلندی آن دوازده گز و این مجموع از چوب تراشیده اما چنان مطلا کرده‌اند که کسی تصور کند که آن را تمام از طلا ساخته‌اند و سردابه‌ای در زیر آن ساخته‌اند و میل آهنین از زیر تا بالا در آن تعبیه کرده و سر آن در زیر بر کرسی آهنین نهاده و یک سر دیگر بر سقف خانه‌ای که آن کوشک در آن جاست محکم کرده چنان که در آن سردابه به اندک حرکتی این کوشک بدین عظمت در چرخ می‌آمد و مجموع درودگران و آهنگران و نقاشان عالم می‌باید که تفرج آن کنند و از آنجا تعلیم صنعت گیرند.

[و از این یامها که می‌گذشتند و به شهرها که می‌رسیدند و طویها که به ایلچیان می‌دادند چندان که به خان بالق نزدیکتر می‌شدند تکلفات زیاده می‌شد و رختها و چهارپایان ایلچیان و نوکران ایشان که بگذاشتند در این شهر قهجو سپردند که در وقت مراجعت باز به تمام و کمال به ایشان سپردند و آنچه از برای پیشکش پادشاه آورده بودند از ایلچیان گرفته و غم‌خواری آن می‌کردند.]

و هم‌چنین هر روز به یامی و هر هفته به شهری می‌رسیدند تا چهاردهم شوال به آب قرامون^۱ رسیدند و آن آب بزرگی بود قریب به جیحون [و پلی بسته بودند به کشتی درغایت خوبی و محکمی و]^۲ زنجیری به عظمت از آهن به سطبری ران آدمی از آن طرف و از این طرف آب تا ده گز برخشکی گذشته بود و بر هر طرف دو میل آهن هریکک به سطبری میان مردی در زمین محکم کرده و آن زنجیرها بر آن استوار کرده و به قلابی بزرگ کشتی‌ها را بر آن زنجیرها بسته و بیست و سه

۱- به جای عبارات بین دو قلاب در مطلع السعدین چنین آمده: [و هر چند به خان بالق نزدیکتر می‌شدند در شهرها و یامها طویهای ایلچیان زیادت می‌دادند و در این شهر قهجو رختها و چهارپایان ایلچیان را سپردند و به وقت باز آمدن همد باز دادند و آنچه برای پادشاه آورده بودند از ایلچیان ستادند مگر شیرکه میرزا بایسنقر فرستاده بود و صلاح‌الدین شیریان خود به درگاه پادشاه رسانید.]

۲- مط: حب: قراموران - منظور رودخانهٔ هوانک هو است.

۳- مط: [بر آن آب پلی به زنجیر و بیست و سه کشتی بسته بودند.]

کشتی بود و بر بالای کشتیها تخته‌های بزرگ انداخته بودند درغایت محکمی و همواری چنان که بی‌زحمت مجموع چهار پایان از بالای آن بگنجه‌شدند. و از آن طرف آب قرامون شهری معظم بود. ایلچیان را طوی کردند و از همه طویها که پیشتر کرده بودند معظمتر و در این شهر بت‌خانه‌ای بود به‌غایت عظمت و تکلف چنان که از سرحد تا آن جا مثل آن عمارت ندیده بودند و سه خرابات بزرگ بود و دختران صاحب‌جمال و می‌گفتند که از این دختران بعضی هنوز مهر بکارت دارند.

اصناف و پیشه‌وران درغایت صداقت در این شهر بودند. اگرچه مردم خطای^۱ اکثر صاحب‌حسن‌اند اما این شهر را حسن آباد می‌خواندند. و از آنجا بر چند شهر دیگر بگنجه‌شدند تا دوازدهم ذی‌القعدة به آبی رسیدند که دو برابر آب^۲ جیحون بود و موجهای عظیم داشت. پس کشتیها حاضر کردند و مجموع از آب بگنجه‌شدند و از چند آب دیگر بگنجه‌شدند از بعضی به کشتی و از بعضی به پل. و در سابع عشرین ذی‌القعدة به شهر صدین فو^{***} رسیدند و آن نیز شهری معظم بود با غلبه بسیار و عمارات خوب. از جمله بت‌خانه‌ای به‌عظمت چنان که در میان بت‌خانه بتی ساخته بودند از برنج ریخته و مطلا کرده چنان که گوئیا تمام ازطلا است. مقدار پنجاه ذرع^۳ بلندی آن بود و اعضای آن بت را جمله مناسب هم ساخته بودند و بر جمله اعضای او صورت دست کشیده و بر کف هر دست صورت چشمی کشیده و آن را بت هزار دست می‌خوانند و در مجموع خطا شهرتی دارد. اولاً [دکانی بزرگ محکم از سنگ تراشیهای خوب کرده که این بت و عمارات اطراف او بر آن دکان است]^۴ و دیگر رواقها و منظرها و غرفه‌های بسیار بر گرد

۱- مط: دختران خطایی

۲- مط: در برابر - ظاهراً همان رودخانه هوانگ‌هو است که انحنای عظیمی تشکیل می‌دهد و پس از آن که آبهای اطراف بدان ریخت به طرف دریای زرد سرازیر می‌گردد. ۳- نو: گز

۴- مط: [وکرسی از سنگ خوب تراشیده که این بت و عمارت بر آن کرسی است].

او چند آشام^۱: آشام اول از کله پای او گذشته و آشام دویم به زانوی او نرسیده و آشام سیّم از زانوی او گذشته و دیگری به میان او رسیده و دیگری بر سینه و هم چنین تاسرا و عمارات به تکلف استادانه و بعد از آن سر آن عمارت به مقرنس در آورده اند و چنان پوشیده که مردم در آن حیران مانده و آن هشت آشام شده است. در هر آشامی هم از بیرون بر گرد عمارت می توان گردید و هم از اندرون و این بت را برپا ایستاده ساخته اند و دو قدم او که هر یک قریب ده گز باشد بر بالای دو تیغه ریخته ایستاده چنان که آن خود نمی نماید و کس تصور کند که آن معلق ایستاده و هم چنین قیاس کرده اقلش می باید که صد هزار خروار برنج زیاده در آن عمل خرج شده باشد.

دیگر بر گرد آن بت بزرگ پتهای خردتر ساخته اند از گچ و رنگ آمیزی و مطلا کرده و کوهها و کمرها و مغارهها به صورت گری نموده چنان که بخشیان و رهبانان و جوکیان در آن در چله نشسته اند و ریاضت می کشند و قوچقار و تکه های کوهی و بیر و پلنگ و اژدها و درختان [مجموع در گچ کاری نموده و باقی دیوارها را صورتگری نموده اند] چنان که استادان ماهر در آن حیران بمانند و عمارات اطراف آن را از این قیاس و در این خانه چرخ گردان مثل آن که در قمجو گفته شد اما این از آن به تکلفتر و بزرگتر و هم چنین کوچ می کردند و هر روز چهار فرسنگ و پنج فرسنگ می راندند تا روز هشتم ذی الحجّه شبگیر کردند. هنوز تاریک بود که به دروازه خان بالغ رسیدند.

شهری به غایت بزرگ چنان که هر دیواری یک فرسنگ بود که چهار فرسنگ دور آن باشد. خوازه بسته بودند بر گرد دیوارهای شهر به سبب آن که هنوز عمارت دیوار می کردند. صد هزار^۳ چوب مجوزه که هر یک پنجاه گز بوده

۱- در حبیب السیر به جای آشام کلمه طبقه آمده است.

۲- مط ص ۲۷۴: نموده و بر دیوار صورتگریها کرده

۳- نسخ: صد هزار هزار

باشد و چون هنوز [گاه بود و در دروازه نگشوده بودند]^۱ از برجی که عمارت می کردند ایلچیان را به شهر در آوردند و بر در کریاس اردوی پادشاه فرود آمدند و بر در آن کریاس مقدار هفتصد قدم فرش سنگ تراشیده انداخته بودند. چون به کنار فرش رسیدند، ایلچیان را فرمودند که پیاده شوید و پیاده از روی آن فرش گذرانیدند. به درازو رسیدند. بر دو طرف در، ده پیل بسته پنج از این طرف و پنج از آن طرف ایستاده بودند و خرطومها بر راه داشته. ایلچیان از میان خراطیم پیلان بگذشتند و درون رفتند. قریب به صد هزار آدمی در آن زمان که هنوز روشن نشده بود، بر در سرای پادشاه بودند. چون از در اول در آمدند، مسافتی مقدار سیصد گز در دوست و پنجاه گز بود و در پیش آن مسافت کوشکی که کرسی او سی گز بوده باشد و بر بالای آن کرسی ستونهای پنجاه گزی بر پای کرده و عمارت بر بالای آن وطنی^۲ ساخته شصت گز در چهل گز عرض و بعد از آن سه دروازه بود میانین بزرگتر و چپ و راست خردتر و در آن میانه ممر پادشاه است و همه کس از آن نمی گذرند و از ممر چپ و راست خلق می گذرند و بر بالای کوشک بر پشت دروازه، بر چپ و راست، گورگه و ناقوس نهاده و آویخته و دو کس منتظر که تا پادشاه کی به تخت بر آید و قریب سیصد هزار آدمی در این فضا از زن و مرد جمع گشته و قریب دوهزار مغنی ایستاده آوازیم و زیر باهم ساز کرده و به زبان خطائی و اصول ایشان دعای پادشاه می گویند و قریب به دوهزار کس دیگر بودند که هر یک در دست سلاحها داشتند بعضی ناچرخ و بعضی دورباش و بعضی زوبین و بعضی حربه و بعضی خشت پولاد و بعضی تبرزین و بعضی نیزه و بعضی شمشیر و گروهی گرز و بعضی بادبیزن خطائی [و بعضی چتر و گرد بر گرد حوالی خانهها و در پیش خانهها صفه‌های سرپوشیده]^۳ و ستونهای معظم بر کنار صفهها و دیوار

۱- پا: کار به اتمام نرسیده بود - مط ص ۲۷۵، و هنگام صبح دروازه نگشوده بودند

۲- اطلاقی که جلو آن به صورت ایوان باز و مخصوص تابستان است (اشتنکاس)

۳- مط ۲۷۵، و چتر گرفته و بر اطراف آن فضا خانهها و صفهها - پا: و بعضی چتر و گرد بر گرد -

خانه‌ها مجموع شبکه از چوب و فرش سنگ تراشیده چنان که استادان هر صنعت در آن حیران بمانند.

القصة چون روشن شد، ناگاه آنها که بر بالای کوشک بودند و منتظر که پادشاه کی به تخت بر آید، گورگه و دهل و دمامه و صنج و نی و ناقوس فرود کوفتند و آن سه دروازه را بگشادند و خلائق درون دویدند و قاعده ایشان چنان است که به دیدن پادشاه دویده روند و چون از این فضا به فضای دویم رفتند [و آن قریب سیصد قدم بود]^۲ و در برابر کوشکی از آن به عظمتتر [و پیش گشاده]^۳ تختی آوردند [گرد و دوری به مقدار چهار ذرع و گردیر گرد تخت مثل پلنگ خرگاه]^۴ قسین گرفته از اطلس زرد مجموع زرنشان خطائی کرده به اژدها و سیمرخ و نقوش خطائی^۵ و بر بالای تخت کرسی از زر نهادند و از چپ و راست خطائیان صف کشیده بایستادند؛ اول امرای تومان^۶ و هزاره و صده [قریب صد هزار]^۷ و هر یکی در دست تخته‌ای مقدار یک ذرع در چهار یک ذرع و زهره آن ندارند که بغیر از آن تخته بر جای دیگر نگرند؛ و در عقب ایشان مقدار دویست هزار دیگر جبهه پوشان و نیزه‌داران و بعضی دیگر شمشیرهای برهنه در دست ایستاده و صفها راست کرده؛ و مجموع آن کافران چنان خاموش که گویا هیچ منتقس آن جا نیست.

پس پادشاه از درون حرم بیرون آمد و نردبانی از نقره آوردند مقدار پنج پایه و بر آن تخت نهادند و باز بر بالای تخت صندلی از زر نهادند و پادشاه بر بالای تخت بر آمد و بر آن صندلی نشست و پادشاه میانه بالا، محاسنی نه بزرگ نه کوچک اما مقدار دویست سیصد موی از محاسن او چنان دراز بود که با وجودی که بر-

—حوالی خانه‌ها یا صفه‌های سرپوشیده ۱- پا: از چوب دوس (۹) و سنگ تراشیده

۲- مط: حب: و آن نیز به غایت وسیع و دلگشا بود. ۳- مط ندارد

۴- مط: مقدار چهارگن و گرد تخت مثلث همچو خرگامی - نو: گرد و مقدار چهارگن و گرد تخت مثل پلنگ خرگاه - حب: تختی آورده نهادند و آن سریر مثلث بود در اطلس زرد ختائی گرفته

۵- مط: زرافشان خطائی کرده و نقوش خطائی سیمرخ و اژدها نموده ۶- تومان به معنای ده

هزار است و امیر تومان فرمانده یک‌صد ده هزار نفری. ۷- مط: به غایت بسیار

بالای صندلی بود سه چهار حلقه زده بود و از چپ و راست تخت دو دختر ماه روی، مویها بر میان سر گره زده و گردن و عارض گشاده و مرواریدهای بزرگ خوب در گوش و کاغذ و قلم در دست گرفته، منتظر که پادشاه چه گوید و چه حکم فرماید و هر چه پادشاه بر زبان گذراند ایشان قلمی فرمایند و چون در حرم رود باز آن کتابت به عرض رسانند و احتیاط کنند که اگر حکم را تغییر باید کرد خط بیرون فرستند تا اهل دیوان بدان موجب عمل کنند.

القصة چون پادشاه بر تخت قرار گرفت و از جانبین خطایان صف کشیده بایستادند، از مقابل روی پادشاه این جماعت ایلچیان را بانبندیان دوشادوش پیش پادشاه بردند. اول یرغوی بندیان پرسید و مقدار هفتصد کس بودند بعضی به زنجیر و بعضی یک دست و گردن در تخته گرفته [و بعضی پنج و شش را گردنهای یک بر تخته ای دراز] در بند کرده و سرها از تخته بیرون، هر کس را به حسب مرتبه و قدر گناه و هر یک را یک کس مو کل که موی آن گنه کار گرفته و منتظرند تا پادشاه چه حکم فرماید. پس بعضی را به زندان فرمود و جمعی را حکم به کشتن کرد و در مجموع خطای هیچ امیر و داروغه ای را حکم و حد کشتن احدی نبود. پس کسی که گناهی می کرد، گناه او را بر تخته پاره نوشته و بر گردن او آویخته با زنجیر و دوشاخه و آنچه حد گناه او است در کیش کافری ایشان و آن گناهکار را روانه خان بالق پای تخت شاه اگر یک ساله راه است می کردند [و هیچ کس حامی نمی توانست شد] تا به آن جا برسد.

القصة چون بندیان رفتند، ایلچیان را پیش بردند چنان که تا به تخت پادشاه مقدار پانزده گز مسافت مانده بود. پس یک کس از آن امیران که تخته در دست دارند زانو زده به خط خطایی احوال ایلچیان نوشته^۱ بر خوانند. مضمون آن که از راه

۱- مط، و پنج شش را بر تخته دراز - حب، برخی بر تخته طولانی مقید سرهای ایشان از سوراخ

تخته بیرون آمده ۲- مط، جایی نمی تواند بود، نو، هیچ جای نمی تواند بود - حب، در

هیچ جا توقف نتواند کرد. ۳- نو، بنشسته (نیشته؟)

دور، از پیش حضرت خاقانی خلافت پناهی و فرزندان او ایلچیان آمده‌اند و برای پادشاه تبرکات آورده‌اند و به پای تخت سرزدن آمده‌اند.

چون شرح حال تمام شد، مولانا حاجی یوسف قاضی که از جمله امسرای تومان و مقربان پادشاه بود [و زبان دان عربی و فارسی و ترکی و مغولی و خطایی و کلمه‌چی^۱ بود میان پادشاه و ایلچیان]^۲ و از دوازده دیوان پادشاه یکی تعلق به او داشت پیش آمد و با چند نفر از مسلمانان زبان دان^۳ که تابع او بودند برگرد مسلمانان بایستادند و گفتند که اول دوتاه شوید و بعد از آن سر بر زمین نهد. پس سه کورت ایلچیان سر بر زمین نهادند اما پیشانی بر زمین نرسانیدند. بعد از آن مکتوب حضرت اعلیٰ خاقانی سلطنت شعاری و مکتوب امیرزاده بایستقر در پارچه اطلس زرد پیچیده به دو دست بلند گرفته که قاعده چنان بود که هر چه تعلق به جانب پادشاه داشت در زرد می پیچیدند. مولانا قاضی آمد و آن مکتوب بستاند و به دست خواجه سرا داد [و خواجه سرای پیش پادشاه برد و پادشاه گرفت و گشاد و دید و باز به خواجه سرا داد].^۴

بعد از آن پادشاه از تخت فرود آمد و بر صندلی نشست و سه هزار جامه آوردند [یکی دکه و دو قبا و امرا و خویشان و فرزندان ایشان را جامه]^۵ پوشانید. بعد از آن هفت نفر از ایلچیان را پیش بردند. اول امیرشادی خواجه گو گجه بعد از آن سلطان احمد و خواجه غیاث الدین و ارغداق و اردوان و تاج الدین بخشی و ایشان را گفتند که زانو زنید. پادشاه از ایشان اول احوال بندگی حضرت سلطنت شعاری پرسید. بعد از آن پرسید که قرا یوسف ایلچی می فرستد و مال می آورند؟ در جواب گفتند که آری ایلچی می فرستد و مال می آورند و داعیان نیز دیدند که ایلچیان او آمده بودند و مال آورده بودند. دیگر پرسید که آن جانرخ غله گران

۱- نو: کلمه‌چی- این کلمه به معنای مترجم است ۲- مط ندارد

۳- پاء زبان دان عربی و فارسی و ترکی و مغولی و غیره ۴- تکمیل از مط

۵- مط [هزار دکه و دو هزار قبا خویشان و فرزندان را قبا]

است یا ارزان [و نعمت فراوان]؟ در جواب گفتند که ارزان است و نعمت فراوان. گفت آری چون دل پادشاه با خدای خود راست است حق تعالی نیز فراخی و نعمت ارزانی داشته. دیگر گفت که ایلچی می‌خواهم که به قرایوسف بفرستم که آنجا اسبان خوب می‌باشد. در راه ایمنی هست؟ گفتند آری ایمنی هست. اما اگر حکم شاهرخ سلطان باشد توانند رفت. گفت آنرا دانسته‌ایم.^۱ بعد از آن گفت از راه دور آمده‌اید برخیزید و آتش بخورید و از آنجا ایلچیان را به فضای اول که نشسته بودند بردند و هر یک را شیره و صندلی نهادند و بر هر شیره از نقل و غیره به نوعی که بیشتر گفته شد.

چون آتش بخوردند، ایشان را به یامی که از برای هر یک تعیین کرده بودند بردند و سلطان شاه و بخشی ملک که نوکران امیرزاده اعظم مغیث الحق والدین الغ بیگ بودند، ایشان را در یام‌خانه نزدیک آن فرود آورده بودند و در این یام‌خانه، در هر خانه کتی به تکلف و بستر و بالش اطلس و کیمخا و کفش کیمخا [و زیلوچه‌ها و حصیرهای نازک که از طول و عرض پیچیده می‌شد و نمی‌شکست]^۲ هر کس را بدین نسق یک خانه مقرر کرده و دیگ و کاسه و چمچه و شیره و هر روز آن ده کس را یک گوسفند و یک غاز و دوبرغ و هر یک را دو من شرع آرد و یک کاسه^۳ برنج [و دو کلیچه بزرگ حلوا]^۴ و یک ظرف عسل و سیر و پیاز و سرکه و نمک و از تره‌های ملون که در خطای می‌باشد و دو کوزه در اسون و یک طبق نقل و چند خدمتکار چست و چالاک همه صاحب حسن بر دو قدم ایستاده از بام تا شام و از شام تا بام که یک لحظه غائب نشوند.

روز دیگر که نهم ذی‌الحجه بود، هنوز شب بود که سجینان آمدند و سجینان

۱- تکمیل از مط ۲- مط، دانسته‌ام ۳- مط. ص ۲۷۷، در نهایت نازکی دوخته و کوشکه و جنباق و صندلی و منقل و جایگاه آتش و دوکت دیگر از چپ و راست با بستر و بالش اطلس و کیمخا و زیلوچه‌ها و حصیرهای نازک. ۴- مط، کاسه بزرگ برنج

۵- یا، کلیچه بزرگ اندرون برچلو - نو، دو کلیچه بزرگ اندرون برحلوا

خدمتکارانی را گویند که ملازم ایلچیان باشند در اردوی پادشاه و هر جا که باشد کرکیراقی ایلچیان را ایشان راست می سازند، چنان که این جا شغاول گویند. ایشان را بیدار کرد که بر خیزید پادشاه طوی می دهد و از برای هر یک اسبان زین کرده آورده ایلچیان را سوار کرده به اردوی پادشاه بردند و ایشان را در کریاس اول نشانند و تاروز در آن محل مقدار سیصد هزار آدمی جمع گشته بودند.

چون روز شد، آن سه دروازه که بود گشادند و ایلچیان را به پای تختگاه داد^۱ بردند و از بهر پادشاه پنج بار سر بر زمین نهادند و چون پادشاه از تخت فرود آمد باز ایلچیان را بیرون آوردند و فرمودند [خود را سبک کنید]^۲ که در طوی ناگاه به قضای حاجت محتاج نشوید که آن زمان نمی تواند کسی بیرون رفت. پس آمدند و پراکنده گشتند و باز جمع شدند و درون رفتند و از کریاس و فضای اول گذشته به کریاس دوم که تختگاه داد^۳ است رسیدند و از آن جا گذشته به کریاس-پیم در آمدند. صحنی به غایت گشاده و فرشهای سنگ تراشیده^۴ در غایت خوبی و لطافت و در پیشانی طنبی بزرگ فرشی که مقدار شصت گز بود و روی آن کوشکها بر جانب جنوب و قاعده خطای و عمارت ایشان آن است که روی عمارت را در خانه بر جانب جنوب می کنند و در درون طنبی تختی به عظمت نهاده چنان که از قدمردی بلندتر بود و از سه طرف بر آن تخت نردبانهای نقره نهاده یکی از پیش و دو از چپ و راست و دو خواهه سرا ایستاده و بر دهان چیزی بسته از کاغذ مقوی^۵ تا بن گوش و باز تختی دیگر خردتر بالای آن تخت نهاده که پادشاه بر بالای آن می نشیند که آن مثل صندلی است که بر تخت می نهند اما از صندلی بزرگتر و بسیار گوشه و متکا دارد و پایه های غریب و از چپ و راست آن مثل عود سوزی بلند با قبه ای که بر سر آن نهاده و آن تخت و عود سوز و صندلی مجموع از چوب تراشیده اند

۱- نو: تختی که داد خواه بود- پا: پای تخت دادخواه ۲- مط: نسخ: از اردو بیرون درید.

۳- پا: تختگاه دادخواه ۴- مط: فرشهای خوب از سنگ تراشیده - نو: سنگها تراشیده

۵- مط: نسخ: مقوای کاغذ

و مطلا کرده که در این مدت طلاکاری آن هیچ ساییده نشده است؛ و دیگر ستونها و پایه‌ها و چوبها که در آن عمارت بود مجموع را دوسه رنگ کرده‌اند^۱ و روغن داده که در آن قطعاً استادان خراسان و عراق مثل آن روغن و رنگ به کار نمی‌توانند برد؛ و شیرها و طعامها و نقل و نخل بندی پیش پادشاه نهاده و در چپ و راست تخت داعیان صاحب وجود تر کش و شمشیر بسته و سپر حمایل کرده و در پس پشت ایشان سپاهیان ناچنخهای دراز در دست گرفته و در پس پشت ایشان جماعتی دیگر شمشیرهای برهنه در دست گرفته و بردست چپ، که پیش ایشان مرتبه آن زیاد از دست راست است، جای ایلچیان مقرر کرده و آن کس را که تعظیم می‌کنند سه شیره می‌نهند و از آن فرو تر دو تابه یک شیره و می‌باید که در آن روز [هزار شیره مرتب بل زیاد پیش مردم نهاده باشند].^۲

و دیگر در برابر تخت پادشاه پیش پنجره طنبی گورگه بزرگ نهاده و شخصی بر بالای صندلی ایستاده و پهلوی او اهل ساز از انواع سازها منتظر و مترصد و پیش تخت هفت چتر هر یک از رنگی درغایت تکلف و دیگر بیرون طنبی از چپ و راست مردم حبیب پوش ایستاده و قریب دویست هزار و از برابر تخت پادشاه مقدار یک گز وار^۳ که به کمان سخت بیندازند [مثل جنبلق (؟) * * ده گز در ده گز، دیوار او اطلس زرد و در درون آن آتش پادشاه ترتیب کنند و در اسون]^۴ و هر گاه به جهت پادشاه آتش و در اسون و نعمتی می‌آورند به یک دفعه اهل ساز بنیاد ساز می‌کردند و آن هفت چتر با ایشان در چرخ می‌آمد و با آن خوردنی روان می‌شدند تا نزدیک و آن آتش با در اسون به حقه بزرگ نهاده‌اند که پایه‌ها دارد و سرپوشی هم از آن جنس بر وی می‌پوشند.

۱- مط: از جوشه رنگ کرده ۲- مط، حب- نسخ؛ شیره مرتب کرده پیش مردم باشد.

۳- پا: تیرانداز ۴- پا: و خانه بزرگی ده گزی یک دیوار او اطلس زرد و اندرون آن

آتشی که پادشاه به آن زینت می‌کند و در اسون - نو: بزرگی که ده گز باشد یک دیوار و اطلس زرد در اندرون آن آتش پادشاه ترتیب می‌کنند و در اسون

چون از آن جنس استعدادات مرتب شد، ایلچیان بر پای ایستاده و منتظر، دری از پس تخت در حرم بود و پرده بزرگ آویخته و طنابی ابریشمین بر آن پرده بسته ازدو طرف و سر طناب به دست دو خواجه سرای و میان طناب بر بکره‌ای بود که چون به طناب بکشیدندی آن پرده [پیچیده شدی به مثل حصیری که در پیچند به مقدار قد مردی] پس پادشاه بیرون آمد و سازها بنواختند و چون پادشاه بنشست همه خاموش شدند و بالای سر پادشاه به ده گز بلندی کله بسته بودند [که بزرگی آن به بزرگی سایبانی چهارده گز باشد]^۲ از اطلس زرد و چهار اژدر که با هم در حمله بودند بر آن باسمه زد.

چون پادشاه بر تخت بنشست و قرار گرفت، ایلچیان را نزدیک تخت بردند و فرمودند که سر بر زمین بنهند پنج کورت سر بر زمین نهادند. پس پادشاه اشاره کرد که ایشان را بنشانند. پس هر یکی را به جای اول پیش شیرها که نهاده بودند بنشانند و غیر آن که بر شیرها بود، ساعت به ساعت بره و غازو در اسون^۳ آوردن گرفتند و بازی گران به بازی در آمدند:

اول جماعتی پسران چون ماه مثل دختران سرخی و سفیدی بر روی مالیده و حلقه‌های مروارید در گوش کرده و جامه‌های زربفت خطائی پوشیده و نخلها و گلها و لاله‌های ملون از کاغذ رنگین و ابریشم بسته بودند بردست گرفته و بر سر خالانیده بر اصول خطایان رقص کردن گرفتند. بعد از آن دو پسر قریب به سن ده سالگی بر بالای دو چوب معلّمها زدند و انواع بازیها کردند. بعد از آن شخصی برستان^۴ خسیده پای خود را بالا داشت و چند نی بزرگ بر کف پای او نهادند و

۱- مط: پیچیده شود به این نوع در باز شده پادشاه بیرون آید و سازها می‌نوازند.

۲- مط: چون سایه بانهای چهارده گزی - نو: که بزرگی آن سایبان چهارده گز باشد - بالای سر پادشاه در ده گز ارتفاع پرده بسته زده بودند مانند شامیانه.

۳- در اسون نوعی مشروب تلخ است که از برنج گرفته می‌شود (اشتنگاس).

۴- ستان به معنای بر پشت خوابنده (برهان قاطع) - نو: خفیه - یا: خوابنده

و شخصی دیگر نپها را به دست گرفت و پسری دوازده ساله آمد و بر بالای آنها رفت و آن نپها در درازی هفت گز بود و بر آن نپها انواع بازیگریها نمود و در آخر يك يك آن نپها را می انداخت تا يك نی ماند. پس بر سر آن معلقها زد و بازیها نمود. بعد از این حرکات غریب، ناگاه از سر آن نی خطا شد چنان که همه کس گفتند که افتاد و آن شخص که خفته بود و نی بر پای گرفته بود برجست و او را در هوا گرفت.

و دیگر جماعت گویندگان و اهل ساز بسیار پهلوی يك دیگر، شخصی یا توغن نواخت و دوازده مقام اصل نمود برخلاف اصول و آهنگ خطایی. [شخصی دیگر پیشه مثل آن و دیگری موسیقار و بازهم از اینها یکی را]^۱ يك دست بر موسیقار و صاحب موسیقار را يك دست بر پیشه و صاحب پیشه را يك انگشت بر ثقبه های نی که بر دهان دیگری است و صاحب نی را دهان بر نی و چهار پاره بر دست و مجموع با اصول که هیچ یک خارج نمی شدند و این مجلس تا آخر نماز پیشین بود و پادشاه بازی گران و گویندگان را هم در مجلس انعام فرمود و فرمود تا چاو^۲ آوردند و نقداً به ایشان داد و پادشاه بر خاست و در حرم آمد و ایلچیان را اجازت داد. و در میان صحن آن بارگاه چند هزار جانور پرنده مثل زاغ و زغن و خاد و فاخته و قمری و موسیجه میوه ها و ریزه ها که افتاده بودند می ربودند و هیچ از آدمی نمی رمیدند و چون شب می شد هسم بر آن درختان میان سرای می آرمیدند و ایشان را کسی مزاحم نمی شد.

القصة ایلچیان از هشتم ذی الحجه [سنة اثنین و عشرين] تا اوایل جمادی الاول [سنة ثلاث]^۲ که مدت پنج ماه باشد در شهر بودند و روز بروز علوفه ای کسه روز

۱- مط. ص ۲۸۰، شخصی دیگر پیشه ساز کرد و دیگری موسیقار و باز هم از این بایکی يك بر یا توغن و
 ۲- چاو اسکناس چینی و همان که گیخاتو خان منول خواست به تقلید از چین در ایران رواج دهد و
 توفیق نیافت (رك تاريخ منول مرحوم عباس اقبال ص ۲۴۸)
 ۳- تکمیل از مطلع السعدین

اول مقرر کرده بودند به تمام و کمال بدیشان می‌رسید و در این ایام چند کورت ایشان را طویها دادند و تربیتهها کردند و در هر مرتبه که طوی می‌شد بازیگران از نوعی دیگر تکلفات زیاده از مقدم می‌نمودند.

روز دیگر [طوی اول]^۱ که عید اضحی بود، در شهر خان بالی پادشاه از برای مسلمانان مسجدی ساخته بود، ایلچیان و جمعی مسلمانان که در آن شهر بودند بدان مسجد رفتند و نماز گزارند و بعد از دو روز باز ایلچیان را طوی دادند و هر بار که طوی می‌دادند عظمت خود را به نوعی دیگر به ایلچیان می‌نمودند و بازیگران به انواع دیگر بازی گری می‌کردند و حقه بازیهای غریب می‌نمودند. و در هفدهم ذی الحججه جماعت گناه کاران را به سیاستگاه فرستاد و قاعده کافران خطای در دفترهای ایشان نوشته است که از بهر هر گناهی چه عقوبت کنند.^۲ پس بعضی را گردن می‌زنند و بعضی را از دار می‌آویزند و بعضی را پاره پاره می‌کنند. چون حکم شود که یکی را به عذاب بکشند اول قدری آهک بر سرش مالند تا هوش پاک شود. بعد از آن گرد سرش را به کارد می‌برند و پوست سرش را بر مثال کله پوشی از سرش برمی‌دارند. بعد از آن پاره آهک بر آن سر پوست کنده ریخته بردارها می‌بندند از سه موضع: اول از گردن، دیگر از میان، دیگر از ساق پای و دستها از پس پشت بسته و جلادان روی به روی می‌ایستند و اگر صد کس را حکم قتل شود البته صد جلاد ایشان را می‌کشند و رسم نیست که يك جلاد دو کس را بکشد و بعد از آنی که همچنین بسته است جلاد کاردی و قلابی در دست دارد و به قلاب از روی سینه ایشان گوشت برمی‌گیرد و به کارد می‌برد مقدار يك ناخن روی سینه او را [پلنگ رنگ کرد و از چوبی درشت]^۳ مثل سوهان ساخته اند به دو دست محکم بر روی سینه تمام ایشان مالند چنان که خوناب روان می‌شود. بعد از آن دیگری آب جوشان

۱- مط - نو، [که این طوی] - یا، [که طوی شد]

۲- در مطلع السعدین به عنوان آن که «قام الحواس که آن هیچ بردمان آید» موضوع متصل محمودان
یامده و در حسب السیر هم این شرح وجود ندارد

۳- یا پلنگ رنگ کرد

کرده‌اند. از آفتابه آب جوشان را شخصی دیگر بر آن جراحیها می‌ریزد و دیگری جارویی در دست آن را می‌شوید و آن کافران نعره می‌زنند و بعضی خاموشند و تحمل می‌کنند و چون این عمل کردند و جراحیها را به آب گرم تازه ساختند دو کارد از پیش شانه او فرو می‌برند و سیخی آهنین سرخ کرده به جای کارد فرو می‌برند تا آن سوراخها داغ شود. بعد از آن سیخ را بر می‌کشند و قمقمی مسین، که گلاب بدان به شیشه می‌ریزند، نایژه آن را به موضع سیخ می‌نهند و آب جوشان دروی می‌ریزند چنان که از حرارت آن آب، گوشت سرخ ایشان سفید می‌شود و چون این عملها کردند و هنوز نمرده است باز بنیاد بریدن می‌کنند.

القصة تا آخر آن روز آن شخص را بدان نوع عذاب می‌دهند و اگر خواهند که عذابش زیاده باشد تا به ده روز بدین نوع نگاه می‌دارند و بعد از این عذابها چون مرد شکمش را پاره کرده مجموع آلات را بیرون می‌کنند و قبرغه‌ها را جدا نموده هر قبرغه‌ای که جدا نمودند کارد را مثل قصابان در دهان می‌گیرند تا تمامت استخوانهای او را بند بند کرده تبری می‌آورند و آن استخوانها را ریزه ریزه می‌کنند. پس عرابه‌ای آورده آن مردارها را بر آن بار کرده در بیرون شهرمغاک می‌اندازند.

و در باب گناه کار احتیاط بسیار می‌کنند. چنان که پادشاه را دوازده دیوان است. اگر شخصی به گناهی متهم است می‌باید که در هر يك از دوازده دیوان گناه بر او ثابت شود و خصمان او را با او مجادله فرمایند. مثلاً اگر در یازده دیوان بر کسی گناهی ثابت شده است و در دیوان آخرین ثابت نشد، آن شخص را اگر از شش ماه راه یا زیاده یا کمتر است حاضر می‌نمایند تا تحقیق شود و او را نمی‌کشند و در حبس نگاه می‌دارند و به طلب [آن شخص می‌فرستند] تا او بیاید و بحث کند و قضیه به آخر رساند و بسیار گناه کار در حبس ایشان به میرد و هر کس که مرد تا حکم پادشاه

نشود در خاک دفن نمی‌توانند کرد.

* و در روز بیست و سیم محرم مذکور پادشاه در اردوی نشسته بود و آن روزی به غایت سرد بود و مردم که به اردوی پادشاه می‌رفتند، بسیاری از خطایان که فقیر بودند و بندیان که از شهرهای دور آمده بودند مجموع از سرما مرده و بر در کریاس پادشاه و در رهگذرها افتاده و مردم و اسبان پای بدیشان می‌نهادند و می‌گذشتند و شخصی روایت کرد که این جا اندرون شهر است و پناه است و در بیرون شهر قریب يك تومان آدمی از دی باز از سرما مرده‌اند و مثل سگ که در ولایت اسلام مرده باشد و در کوچه و محله در زیر پای می‌آورند، آن کافران از آن خوارتر افتاده بودند و بندیان پادشاه با دوشاخه و زنجیر هم چنان خشک شده بودند و به همان طریق بودند تا خاک شدند.*

در سابع و عشرين محرم مذکور، مولانا قاضی کس پیش ایلچیان فرستاد که فردا سر سال تو است و پادشاه به اردوی نو در می‌آید و قول پادشاه است که هیچکس دستار و جامه و طاقیه و موزه سفید نپوشد و رسم ایشان آن است که لباس سفید را در تعزیه می‌پوشند. و در شب بیست و هشتم هنوز نیم شب بود که سچینان آمدند و ایلچیان را بیدار کرده سوار ساختند و به اردوی نو بردند و آن عمارتی عالی بود که بعد از نوزده سال تمام شده بود و آن شب در آن شهر معظم هر کس در خانه و دکان خود چندان فنار^۱ و چراغ افروخته بود که گفتی مگر آفتاب بر آمده است چنان که مثلاً اگر سوزنی بیقتادی پیدا شدی و آن شب زهر سرما شکسته بود.

پس مردم را به اردوی نو در آوردند و از مجموع خطای و چین و ما چین و قلماق و تبت و قامل و قراخواجه و چورچه^۲ و دریا بار و سایر ولایات که نام آن معلوم نیست صد هزار آدمی در آن اردو بودند و پادشاه امرای ولایات خود را

* قسمت پن دو ستاره در مطلع السعدین و حبیب السیر نیامده است

۱ - فنار به معنای فانوس است ۲ - سر زمین منجوری کنونی

طوی می داد.

ایلچیان را در بیرون تختگاه شیره هانهادند و امرای خود را در درون بارگاه و تختگاه خود نشاندهند و همچنان قریب^۱ دویست هزار آدمی شمشیر و گرز و ناچرخ و زوبین و دورباش و حربه و تبرزین و آلات حرب در دست گرفته و قریب يك دو - هزار آدمی بادبیزن خطائی^۲ ملون و منقش هر يك برابر سپری بردوش نهاده و بازیگران و پسران رقاص به طریقه های غیر مکرر نخلها و تاجها و لباسها بر خود راست کرده که شرح آن در وصف و بیان ننگجد بازی گری و رقاصی می نمودند و صفت آن عمارت مقدور بیان نیست و فی الجمله از در بارگاه تا در بیرون يك هزار و نهصد و پنجاه قدم بود [و در بیرون حرم خود کسی را راه نبود]^۳ از چپ و راست عمارت در عمارت و سرا در سرا و باغ در باغ مجموع فرش سنگ تراشیده و خشت تراشیده^۴ که از خاک چینی پخته و مطلقاً جوهر او به سنگ مرمر می ماند و مقدار دویست یاسیصد گز [طول و عرض و حوالیه های آن فرش سنگ]^۵ سرموئی کج نشده و نیچیده بود به طریقی که کسی گوید به قلم جدول کشیده اند [و سنگ تراشیده ها از دور سیمرغ و نقش منبت و مقعر مثل یشم تراشی می نمود که آدمی در آن حیران می شد]^۶ سنگ تراشی و درود گری و گل کاری و نقاشی و کاشی کاری در مجموع این بلاد هیچ کس چنان نمی تواند کرد و اگر که استادان این بلاد بینند باور کنند و انصاف دهند.

فی الجمله در وقت نیم روز، این طوی آخر شد و هر کس به وثاق خود رفت تا در نهم صفر، سحرگاه اسبان آوردند و ایلچیان را پیش بردند و هشت روز بود که پادشاه از حرم بیرون رفته بود [و در بیرون شهر خانه سبزی ساخته بود و در آن خانه

۱ - نسخ؛ غلبه ۲ - در نسخ... خطائی در دست گرفته

۳ - مط؛ و در حرم کسی را وقوف نیست - نو: در بیرون حرم خود کسی را راه نمی دادند

۴ - مط؛ خراشیده ۵ - مط. ۲۸۱: سنگ فرش که يك سرموی کج نشده

۶ - مط ندارد

هیچ صورت و هیچ بت نبود^۱ و پادشاه را عادت آن بود که در هر سال چند روز حیوانی نمی خورد و پیش حرم نمی رفت و کسی را پیش خود نمی گذاشت و می گفت خدای آسمان را عبادت می کنم.

القصة آن روز باز گشته بود و به حرم می آمد بسیار به تجمل و عظمت و لشکر و خدم همراه و پیلان آرایش کرده پیش پیش می بردند و محفۀ مدور طلا بردوش گرفته بودند [و علمهای سیاه و سرخ و زرد و سبز زرنگار منقش به صورت آفتاب و ماه و ستارگان و کوه و دریا و خطوط خطائی. درپس و پیش او يك رده نیزه داران و شمشیر و ناخن و زوبین و دورباش و حربه و گرز و شش پر و تبرزین و چوگانها با زلف دراز و باد بیزن خطائی و چتر می بردند]^۲ و پنج محفۀ دیگر آرایش کرده و مجموع مطلا، بردوش مردم. و سازهایی که شرح آن نمی توان داد بسیار بود و مقدار پنج هزار آدمی ازپس و پیش پادشاه می رفتند که یکی پیش و یکی پس، بدون قاعده زهره نداشتند که بروند و کسی را زهره نبود که آواز بر آورد چنان که گوئی هیچ متنقسی نیست بجز آواز سازهای خطایان که دعای پادشاه می گفتند و چون پادشاه به حرم رفت مردم باز گشتند و هر کس به وثاق خود رفت.

و دیگر در آن ایام [رسم ایشان چیزی است که]^۳ او را شب چراغ می گویند. هفت شبان روز در اندرون کریاس پادشاه کوهی از چوب می سازند و روی چوب به شاخ سرو^۴ می پوشند چنان که گوئی کوهی از زمرد است و صد هزار چراغ در آن تعبیه کرده اند و چند هزار از مقوای کاغذ ساخته و رنگ چهره و جامه چنان که از دور به آدمی می ماند و ریسمان بر آن چراغها تعبیه کرده اند و موشکها

۱- مط: و درخانه که هیچ صورت و بت نبود می رفت و می گفت خدای آسمان...

۲- به جای این تفصیل در مطلع السعدین؛ علمهای هفت رنگ و سلاح داران

۳- تصحیح قیاسی. یا: دیگر رسم ایشان است که چیزی است که - نو: دیگر در آن ایام رسم ایشان چنان است که - مط: و در آن ایام شب چراغ باشد - حب: و رسم [شب] چراغ در آن دیار بر این

موجب است که ۴-

از نطف ساخته که چون يك چراغ بر می افروختند و شك بر آن ریسمانها دویدن گرفتنی و به هر چراغی که رسیدی روشن شدی چنان که بسه يك نفس مجموع آن چراغها که از بالای کوه تا پای آن بود روشن می شود، و در شهر نیز در خانه ها و دکان چراغ بسیار می افروزند؛ و در آن هفت روز هر کس هر گناه که می کند بر او نمی گیرند و پادشاه بسیار بخشش می کند. کسانی که باقی دیوان دارند و بندیان زندان را آزاد می کنند. اما در آن سال منجمان چنان حکم کرده بودند که آتشی پیدا شود که خانه های پادشاه را از آن ضرر رسد و پادشاه بدان سبب شب چراغ نساخته بود. اما امرای خطایی به وعده شب چراغ جمع شده بودند. پس پادشاه ایشان را طوی داد و انعام فرمود.

و در روز يك شنبه سیزدهم صفر سجینان آمدند و مجموع ایلچیان را پیش پادشاه بردند و در کریاس اول نشانند و مجموع خلائق که از هر دیار آمده بودند صد هزار زیاده مجموع گشتند و در کوشك اول تخت مرصع نهادند و درهای کوشك گشادند و پادشاه بر تخت نشست و مقدار صد هزار آدمی در پای تخت زانو زدند و سر بر زمین نهادند و بنشستند و نظاره می کردند که تیختی دیگر آوردند بلند و در پیش روی پادشاه نهادند و سه کس بر بالای آن تخت بر آمدند و حکم ویرلیغی که از پادشاه شده بود دو کس آن یرلیغ را نگاه داشتند و یکی به آواز بلند بر خوانند چنانچه مجموع خلائق شنیدند. اما به زبان خطایی بود و مردم ما فهم نمی کردند. و مضمون آن حکم این بود - این ماه سر سال ایشان بود و شب چراغ بود - مجموع بندیان و گنه کاران و آن کسانی که باقی دیوان داشتند بخشیده شدند مگر کسی که خون کرده بود و ایلچی تا سه سال به هیچ دیار فرود [و نقل احکام به ممالک دیگر فرستادند] و چون حکم خوانده شد به جهت تعظیم حکم پادشاه

۱- مط. این ماه صفر سر... ۲- مط. نو، و نقل احکام هر دیار فرستادن حکم بود. پا =

و نقل اخبار از هر دیار به هر دیار فرستادن حکم بود.